

سیاست آمریکا در

منطقه خلیج فارس

حمله نظامی اخیر آمریکا به عراق که روز ۵ تیرماه بوقوع پیوست و طی آن ساختمانهای سازمان امنیت عراق در بغداد موشک باران گردید ، بار دیگر مساله سیاست آمریکا نسبت به رژیم عراق و بطور کلی سیاست این ابرقدرت را در منطقه بحرانی خلیج فارس مطرح نمود : هدف آمریکا از این تهاجم نظامی چیست ؟ آیا اینگونه تهاجمات همراه با محاصره اقتصادی عراق تا سرنگونی صدام ادامه خواهد یافت ؟ آیا عملیاتی از این دست ممکنست علیه ایران نیز صورت گیرد ؟ نتایج سیاسی چنین اقداماتی چه خواهد بود ؟

بیل کلینتون دلیل این حمله نظامی باصطلاح " موفقیت آمیز " را که به کشته شدن ۶ غیر نظامی منجر گردید ، دست داشتن دولت عراق در یک سوء قصد نافرجام به جان جرج بوش (که در حال انجام یک دیدار رسمی از کویت در ماه آوریل گذشته بود) عنوان نمود ، اما برای کمتر کسی ، بقیه در صفحه ۲

درباره کنفرانس جهانی حقوق بشر

نشستند و گفتند و برخاستند ...

کنفرانس جهانی سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر ، از ۱۴ تا ۲۵ ژوئن (۲۴ خرداد تا ۴ تیر) در شهر وین برگزار گردید . در این کنفرانس حدود ۵ هزار نفر شامل ۲ هزار نماینده رسمی و از جمله حدود هزار نفر از مقامات و مسئولان دولتی از حدود ۱۸۰ کشور جهان مشارکت کرده بودند . به منظور تدارک این کنفرانس ، اجلاسهای مقدماتی و منطقه‌ای متعددی ، طی ماههای گذشته ، در نقاط مختلف جهان برگزار شده بود . نزدیک به ۱۸۰۰ سازمان غیر دولتی و از جمله نهادهای دموکراتیک و انجمن‌های مربوط به دفاع از حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها ، در حاشیه و یا در متن این کنفرانس حضور داشتند ، هزاران نفر از خبرنگاران و گزارشگران ، بحث‌ها و رویدادهای این کنفرانس را مخابره و منعکس کردند و با وجود همه اینها ، حاصل این گردهمایی گسترده و بحث و جدل‌های ۱۲ روزه پیرامون

بقیه در صفحه ۶

● جهان به کجا می‌رود ؟ چرا ؟ و چگونه میتوان

خصلت غیرانسانی آنرا کاهش داد ؟

صفحه ۸

○○○○

● چگونه حزب کمونیستی ؟

صفحه ۱۰

● جلوه‌های دیگر از برخورد سهل انکارانه با مسائل

صفحه ۱۲

برنامه‌ای جنبش و نقد آن

صفحه ۱۶

● اختلاف حقیقتاً بر سر چیست ؟

بولتن مباحث مشترک شماره ۴

وحدت با حذف شروط

دو مسئله

"تناقض فاحش کجاست" ، و "خط بزرگ" چیست ؟

بحثی پیرامون بن بست مذاکرات

وحدت حول چه برنامه‌ای

ادغام یا ائتلاف

مباحثات وحدت یا مقدمات انحلال راه کارگر

گزارشی درباره

شبکه تروریستی

بین‌المللی رژیم جمهوری

اسلامی

تحقیقات انجام شده در ماههای اخیر توسط دستگاه‌های قضائی برخی از کشورهای اروپایی ، اطلاعات تازه‌ای را پیرامون فعالیتهای شبکه‌های تروریستی رژیم اسلامی در خارج از کشور به دست میدهد .

بقیه در صفحه ۲

بقیه سیاست آمریکا... از صفحه اول

حتی در میان بسیاری از محافل سیاسی دول غربی، این يك دليل جدی و توضیح‌دهنده انگیزه‌های واقعی اقدام نظامی آمریکا بود.

بدنبال حمله نظامی آمریکا در ژانویه گذشته که مقارن بود با آخرین روزهای زمامداری جرج بوش، بیل کلینتون در يك مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که مخالف شخصی کردن روابط آمریکا و عراق بوده و سیاست آمریکا نسبت به عراق، در صورتیکه رژیم عراق قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل را رعایت کرده و از ادعاهای خود در مورد کویت چشم‌پوشی نماید، می‌تواند مورد تجدید نظر قرار گیرد. با این گفته، کلینتون تا حدی از سیاست جرج بوش فاصله گرفت و نشان داد که می‌تواند در آینده از سرنگونی صدام حسین صرف‌نظر کرده و حتی با او وارد معامله شود.

ورود کلینتون به کاخ سفید وسیعاً مورد استقبال رژیم صدام قرار گرفت و طارق عزیز ضمن تاکید بر تعهد عراق در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت اعلام کرد که پرونده کویت بسته شده و از نظر عراق مساله کویت دیگر به گذشته تعلق دارد. از آن پس، سفر هیئت‌های غیر رسمی آمریکایی و اروپایی به بغداد برای مذاکره با مقامات عراقی و انعقاد قراردادهای نفتی بطور محسوس گسترش یافت و بموازات آن ترکیه و مصر بعنوان دو تکیه گاه اصلی آمریکا در منطقه، روند عادی‌سازی روابط دیپلماتیک با عراق را آغاز کردند.

بموازات این روند اجلاسهای نوبتی وزرای خارجه ایران، ترکیه و سوریه که زیر پرچم "حفظ موجودیت و تمامیت ارضی عراق" در پایتختهای سه کشور برگزار میشود. در واقع بیانگر تلاش هماهنگ این کشورها برای اعمال فشار بیشتر بر "حکومت فدرال کرد" است. تلاشی که عملاً در خدمت رژیم صدام قرار دارد. آنان که از تاثیر تحولات کردستان عراق بر مناطق کردنشین خود بیمناک بوده و از تثبیت حکومت

خلق کرد در عراق بشدت احساس خطر میکنند، سیاستی در پیش گرفته‌اند که به رژیم عراق امکان میدهد که در اولین فرصت به کردستان لشگرکشی کرده و سرکوب جنبش دموکراتیک کردستان عراق را از سر گیرد. در پی همین اجلاسها بود که از چهار ماه پیش رژیم جمهوری اسلامی به عملیات نظامی گسترده‌ای در مناطق مرزی علیه حزب دموکرات کردستان ایران مبادرت ورزیده و رژیم ترکیه نیز جنگ گسترده‌ای را علیه کردهای این کشور آغاز کرده است. و این در حالیست که هیچ اعتراضی و واکنشی نه از سوی آمریکا و نه از سوی سایر کشورهای غربی یا سازمان ملل به این اقدامات سرکوبگرانه و ضدانسانی صورت نگرفته و صورت نمی‌گیرد.

این واقعیتی است که با آغاز زمامداری بیل کلینتون، فشارهای اقتصادی، و سیاسی و نظامی بر "حکومت فدرال کرد" در عراق تشدید شده و برعکس فشار روی رژیم صدام حسین سست و سست‌تر شده است. بارزترین نشانه‌های این امر کاهش کمکهای سازمان ملل به منطقه کردستان عراق، افزایش عملیات تروریستی رژیم صدام در این منطقه و بویژه تصمیم به فراخواندن نیروهای سازمان ملل که وظیفه تامین امنیت کمکهای این سازمان به کردستان عراق را بر عهده داشتند. از طرف دیگر، کشورهای عربی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس (بجز کویت) خواهان آنند که سمت اصلی فشارهای آمریکا و غرب، بجای رژیم صدام، متوجه جمهوری اسلامی باشد. برای این کشورها، جمهوری اسلامی بخاطر حمایت‌اش از بنیادگرایان اسلامی در جهان عرب و تلاش در جهت صدور "انقلاب اسلامی" و قدرت‌گیری نظامی، امنیت داخلی آنان و ثبات کل منطقه را تهدید میکند. و بنابراین افزایش فشار علیه رژیم صدام تعادل قوا را بیش از پیش به نفع ایران بهم زده و به این تهدید ابعاد گسترده‌تری می‌بخشد. از اینرو این کشورها تهاجم نظامی آمریکا در ژانویه گذشته و نیز تهاجم اخیر آمریکا به بغداد را مورد

تائید قرار نداده و حتی بعضاً به با انتقاد گرفتند.

طی هفت ماهی که از به قدرت رسیدن کلینتون میگذرد، همانطور که پیش‌بینی میشد، فشار آمریکا روی جمهوری اسلامی بنحو محسوس تشدید شده است. در برابر سیاست صدور "انقلاب اسلامی" تروریسم دولتی و تلاشهای رژیم در جهت به شکست کشاندن مذاکرات صلح خاورمیانه، کاخ سفید سیاست خود را "استراتژی قاطعانه بازدارنده" تعریف کرده و جمهوری اسلامی را يك "یاغی بین‌المللی" معرفی کرده است. تلاش کلینتون اینست که کشورهای اروپایی غربی را نیز با این استراتژی همراه ساخته و از این راه فشارهای سیاسی و اقتصادی بیشتری را بر جمهوری اسلامی اعمال نماید.

اروپای غربی بویژه فرانسه، بعد از جنگ خلیج فارس، بخاطر منافع اقتصادی خود و برای رقابت با قدرقدرتی آمریکا طی یکدوره، گسترش روابط اقتصادی و تجاری و روند عادی‌سازی مناسبات سیاسی - دیپلماتیک خود با جمهوری اسلامی را پیش می‌بردند. اروپا روی رفسنجانی و تسلط گرایش "میان‌رو" بعد از انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، حسابهای زیادی کرده بود. اما بسرعت این حسابها غلط از آب درآمد و سلطه جناح رسالت در مجلس و تمکین روزافزون رفسنجانی به این جناح، عدم کارایی این سیاست منطقه‌ای اروپا را آشکارا نشان داد.

بعلاوه، وخامت بحران اقتصادی و مالی ایران و ناتوانی رژیم در بازپرداخت بدهیهای خود به کشورهای اروپایی، به ناامیدی این کشورها از پروسه نزدیک شدن به جمهوری اسلامی دامن زد. این روندهای سیاسی و اقتصادی و ماجراجوییها و دخالتهای رژیم در امور داخلی بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی، بستر مناسبی را برای آمریکا در جهت پیشبرد استراتژی‌اش ایجاد کرده‌اند.

بقیه در صفحه ۴

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

میکنند . طی اقامت ده روزه مدیر شرکت سوئسی در تهران همه گونه امکانات مورد نیاز در اختیار وی گذاشته میشود و احتمالاً چند معامله تجاری هم با وساطت " غلامحسین شوریده " انجام میگردد . در مقابل این همه " همکاری " و " مهمان‌نوازی " غلامحسین شوریده " از مدیر شرکت سوئسی میخواهد که دعوتنامه تجاری برای دو نفر از " دوستان " وی ارسال دارد و مدیر مذکور نیز بلافاصله پس از مراجعت به سوئیس ، دعوتنامه درخواستی را به نام " ناصر قاسمی نژاد " و یک نفر دیگر (که هویتش هنوز فاش نشده است) ارسال میدارد . قبل از این نیز ، برپایه اعترافات مسعود هندی ، عامل دیگر رژیم اسلامی ، (که توسط پلیس فرانسه در سپتامبر ۱۹۹۱ دستگیر شده است) آشکار شده بود که ویزای ورود دو عامل ترور بختیار ، بنابه درخواست وی و طبق سفارش " حسین شیخ عطار " (مشاور وزیر پست و تلگراف و تلفن رژیم) از سوی سفارت فرانسه در تهران صادر گردیده بود . از قرار معلوم سفارتخانه‌های سوئیس و فرانسه در تهران ، به دلیل ملاحظات تجاری و یا دلایل دیگر ، تسهیلات لازم را برای این قبیل متقاضیان " سفارش شده " فراهم می‌آوردند و در نتیجه ماموران و جاسوسان رژیم میتوانستند هر موقع و به هر ترتیبی که دلشان میخواهد ویزاهای مربوطه را اخذ و به محل مأموریت خودشان مسافرت کنند .

ترکیه و مخصوصاً شهر استانبول نیز یکی از مراکز اصلی تدارک و سازماندهی فعالیتهای تروریستی و جاسوسی رژیم در خارج است . طرح‌ریزی و تدارک ترور بختیار نیز با مشارکت تعدادی از ماموران رژیم ، و از جمله ضیاء سرحدی ، در همانجا صورت گرفته است . یکی از ماموران رژیم ، با نام " مسعود ادیب سوی " که تابعیت ترکیه را نیز گرفته است ، ظاهراً به کار تجارت در این کشور اشتغال دارد . وی مکانهایی را اجاره کرده و در اختیار سایر عوامل و ماموران رژیم قرار داده است . برپایه گزارش‌های منتشره ، هویت این شخص از طریق پیگیری تماس‌های تلفنی که عاملان قتل بختیار ، پس از ارتکاب جنایت ، با ترکیه داشته‌اند آشکار شده است . همچنین در دستگیری ضیاء سرحدی در سوئیس و شناسایی " ناصر

دومی موسوم به " غلامحسین شوریده شیرازی نژاد " از ماموران بلند پایه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است . وی از نزدیکان رفسنجانی محسوب شده و با بسیاری از مقامات و ارگانهای رژیم نیز ارتباطات نزدیک و تماس مستقیم دارد . او ظاهراً مدیر یک شرکت تجارت بین‌المللی بنام " بارتون " در تهران است و زیر این پوشش مرتباً به کشورهای خارج سفر میکند ، چنان که



مثلاً حدود ۶ ماه پیش از صدور حکم جلب بین‌المللی ، به آمریکا مسافرت کرده بود . از طریق همین " شرکت " نیز اقدام به اخذ ویزا و مسافرت عده‌ای از ماموران و تروریستهای اعزامی رژیم اسلامی شده است .

طبق گزارش روزنامه سوئسی " نوو کوتیدین " ، مدیر شرکت " کوماترا " اس . آ " که با ایران مبادلات تجاری زیادی دارد ، در ژوئن ۱۹۹۱ به تهران رفته و با " غلامحسین شوریده " ملاقات

بقیه شبکه تروریستی... از صفحه اول هرچند که موضوع اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی در خارج از مرزهای ایران به هیچ‌وجه تازگی ندارد و این رژیم ، همراه با پیشبرد سیاست سرکوب و اختناق بیسابقه در داخل کشور از همان آغاز استقرار خود به فعالیت‌های تروریستی در خارج از کشور نیز مبادرت کرده و میکند ، و هرچند که ملاحظه‌کاری‌ها و مماشات آشکار دولتهای اروپایی در این زمینه عملاً موجبات تداوم و گسترش این گونه فعالیتها را برای حکومت اسلامی فراهم کرده است ، اما فشار افکار عمومی و اعتراضات و پیگیریهای نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه در این کشورها ، به ویژه پس از چند اقدام تروریستی پرسروصدا در سالهای اخیر ، نکات و جوانب دیگری از این قبیل فعالیتهای مخفی را عیان ساخته است .

برپایه نتایج تحقیقات قضائی انجام شده و طبق گزارشهای متعدد مطبوعات اروپایی ، رژیم جمهوری اسلامی طی سالهای اخیر شبکه وسیعی از جاسوسان و تروریستهای خود را در خارج ایجاد کرده است که در سطح اروپا ، کشورهای سوئیس ، فرانسه ، آلمان ، ترکیه و را دربر میگیرد .

به نوشته روزنامه فیکارو ، در پی تحقیقات دستگاه قضائی فرانسه پس از ترور شاپور بختیار در ۶ اوت ۱۹۹۱ ، حکم جلب بین‌المللی دو تن دیگر از مسئولان و همدستان این ترور توسط ماضی تحقیق فرانسوی ، ژان لونی بروگییر ، صادر شده است این دو نفر هم اکنون در ایران به سر می‌برند . یکی از آنها ، موسوم به " ناصر

قاسمی نژاد " مامور دستگاه پلیسی و امنیتی جمهوری اسلامی است که در تابستان سال ۱۹۹۱ ، به همراه مامور دیگری به سوئیس می‌آید تا محمد آزادی و علی وکیلی راد را که پس از ارتکاب جنایت به سوئیس گریخته بودند ، تحویل گرفته و از آنجا خارج سازد . ویزای ورود آن دو نفر به سوئیس ، به دعوت یک شرکت سوئسی به نام " کوماترا " اس . آ " صادر شده است . وی با همدستی ضیاء سرحدی که رابط دستگاه امنیتی رژیم در تهران و عاملان ترور در اروپا بوده (و در دسامبر ۱۹۹۱ در سوئیس دستگیر شده و اکنون در زندان فرانسه به سر می‌برد) موفق میشوند که محمد آزادی را از سوئیس خارج کنند .

بقیه از صفحه ۲

روز بروز افزایش یافته و طبق آمار منتشر شده ، از ۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ به ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۲ رسیده است . بدیهیست که با یک چنین وابستگی اقتصادی فزاینده ، رژیم بطور اجتناب ناپذیر بسوی برقراری روابط دیپلماتیک با آمریکا کشیده میشود ، ولی کلیتاً برای آن شروطی قائل است که برآورده کردن آنها ، بیش از پیش از عهده رفسنجانی خارج شده است .

سیاست کلیتاً در برابر رژیمهای ایران و عراق ، سیاست اعمال موازنه منفی قواست . او شرایط کنونی را مناسبترین فرصت برای اعمال فشار همزمان به این دو رژیم یافته است ، ضمن آنکه درهای معامله و بندوبست سیاسی را نیز بروی آنان گشوده نگه داشته است .

تهاجم نظامی اخیر آمریکا به بغداد در عین حال هشدار کلیتاً به سران جمهوری اسلامی بود که در صورت تداوم سیاستهای کنونی باید منتظر اقداماتی از این دست علیه خود نیز باشند . در ضمن اقدامات اینچنینی برای سرکردگان کاخ سفید " مصرف داخلی " هم دارد . جرج بوش رئیس جمهور پیشین بدنبال لشکرکشی به خلیج فارس ، فاتح عملیات " طوفان صحرا " لقب گرفت . گرچه بعد ، به دلیل ناتوانیهایش در حل مشکلات داخلی ، سرعت ستاره اقبالش روبه افول رفت . بیل کلینتون برعکس ، ناتوان از حل بحران داخلی و با توجه به از بیسابقه نفوذش در آمریکا ، سعی میکند بخت خویش را از طریق بکارگیری قدرت نظامی و نشان دادن " ضرب شصت " به آزمون بگذارد .

با همکاران و خوانندگان

" اتحاد کار "

ر . بهمن گرامی : دو نوشته ارسالی تان به دستمان رسیده است . امکان استفاده از مطلب دومتان به دلیل سپری شدن موعد آن فراهم نشد . از مطالبتان ، در فرصت مناسب ، استفاده خواهیم کرد . دست شما را به گرمی می فشاریم و منتظر دریافت نوشته های دیگرتان هستیم .

اما با وجود پیدایش این همگرایی میان سیاست آمریکا و اروپا در قبال ایران ، اروپا هنوز کاملاً از سیاست آمریکا در این زمینه پیروی نمیکند . عملکرد تضاد منافع و رقابت اقتصادی قدرتهای سرمایه داری که در بحران کنونی بحد بیسابقه ای رسیده است ، مانع از دستیابی آنان به یک سیاست واحد در برابر جمهوری اسلامی میگردد . کماینکه در آخرین گردهمایی هفت کشور بزرگ صنعتی جهان که اخیراً در توکیو برگزار شد ، آمریکا نتوانست موضع خود در قبال ایران را به سایر کشورها بقبولاند . در بیانیه سیاسی این گردهمایی نسبت به ایران چنین اظهار نظر شده است : " ما با ابراز نگرانی از جوانب مختلف رفتار ایران ، از حکومت این کشور دعوت میکنیم که بشیوه ای سازنده در تلاشهای بین المللی که بمنظور صلح و ثبات صورت میگیرد شرکت کرده و به اقداماتی که مغایر با این اهداف هستند خاتمه دهد . "

در برابر فشارهایی که از سوی آمریکا و غرب به رژیم وارد میشود ، رفسنجانی بیش از هر زمان دیگر در موقعیت ضعیف قرار دارد . او بار دیگر بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد ، ولی میدان مانور او در سیاست خارجی ، از یکسو بدلیل کاهش چشمگیر آرایبی که به نفع او به صندوقها ریخته شد ، و از سوی دیگر بدلیل سلطه جناح رسالت در دستگاه حاکمیت ، بشدت محدود گشته است . اکنون او در موقعیتی قرار دارد که طرفدارانش بهیچوجه قادر نیستند ، همچون گذشته ، علناً در مورد ضرورت ایجاد رابطه با آمریکا سخن بگویند . البته این بدان معنا نیست که رفسنجانی کانالهای رابطه مخفی با آمریکا را رها کرده و دیگر در صدد ادامه مذاکرات پنهانی با " شیطان بزرگ " نیست . یکی از مسائل اساسی دولت جدیدی که او باید ماه آینده به مجلس معرفی کند ، چگونگی برخورد با آمریکا و بطور کلی رابطه با غرب است . سیاست " درهای باز " که یکی از جهت گیریهای اصلی برنامه رفسنجانی محسوب میشود با بن بست موجود در روابط با غرب سازگار نیست . واردات انواع کالاهای آمریکایی به ایران که از کانال بنادر شیخ نشین های عربی حوزه خلیج فارس صورت میگیرد

قاسمی نژاد " نیز پیگیری تلفن هایی که از جاهای مختلف به این دو نفر شده است ، نقش مهمی داشته است .

پس از ترور دکتر صادق شرفکندی و سه تن از همراهان وی در برلین ، در سپتامبر سال گذشته ، تحقیقات قضائی انجام شده در آلمان نیز گوشه هایی از شبکه تروریستی حکومت اسلامی در اروپا را آشکار کرده است ، اگر چه قبل از این ترور نیز ، فعالیت وسیع عاملان ترور و جاسوسی رژیم در این کشور ، بنابه شواهد و دلایل متعدد ، معلوم و محسوس بود .

دستگاه قضائی آلمان ، اخیراً به طور رسمی دولت جمهوری اسلامی را به دست داشتن در این ترور متهم ساخته است . در همین رابطه ، چهار نفر لبنانی از مزدوران رژیم اسلامی و یک نفر ایرانی به نام " کاظم دارابی " دستگیر و زندانی شده اند . فرد دیگری به نام " احمد طاهری " هم در ارتباط با ترور مذکور شناسایی شده ولی هنوز به دستگیری آن اقدام نگردیده است . " کاظم دارابی " که در ۲۶ فوریه امسال دستگیر شده ، از سالها پیش ظاهراً تحت عنوان " تجارت " در آلمان فعالیت داشته ، از مسئولان اصلی شبکه تروریستی جمهوری اسلامی محسوب میشود . حسین موسویان ، سفیر رژیم اسلامی در آلمان ، طی مصاحبه ای با مجله " اشترن " ضمن تکذیب دخالت رژیم در ترور برلین ، در مورد این که " کاظم دارابی " مأمور رسمی حکومت اسلامی در " نمایشگاه هفته سبز " برلین در سال ۱۹۹۱ بوده است ، همین قدر اعتراف کرد که " وی (دارابی) به عنوان یک تاجر مجاز به گرفتن غرفه به نام ایران نبوده ، از او چنین نامه ای خواسته شده و سرکنسولگری ما هم برایش صادر کرده است . "

ماشیات و اغماض دولتهای اروپایی ، چنان که تجربه سالهای اخیر بروشنی نشان داده ، رژیم اسلامی را در تداوم و گسترش اقدامات تروریستی خود جری تر ساخته است . افشای هرچه بیشتر و وسیعتر این اقدامات و پیگیری آنها به منظور جلب حمایت افکار عمومی و تشدید اعتراضات نیروهای دموکراتیک در این کشورها ، از جمله راههایی است که این دولتها را ناکزیر به اقدام قاطع و مقابله با فعالیتهای تروریستی رژیم اسلامی خواهد کرد .

کشمکش

بر سر تقسیم

پست های وزارتی

پس از برگزاری نمایش انتخاباتی خرداد ماه گذشته و اشغال مجدد مسند ریاست جمهوری رژیم اسلامی توسط اشمی رفسنجانی ، کشمکش ها و رقابتهای دستجات حکومتی در مورد ترکیب آتی کابینه رفسنجانی بالا گرفته است .

در واقع ، ماهها پیش از انجام " انتخابات ریاست جمهوری ، مخصوصا با توجه به این که نتیجه آن از قبل برهنگان معلوم بود ، بحث و جدل پیرامون تغییر وزراء در دولت آینده آغاز گردیده بود . جناح حکومتی مربوط به " جامعه روحانیت مبارز " و " بازار " و " رسالتی ها " ، به صورت ضمنی یا آشکار ، حمایت عملی خود از انتخاب مجدد رفسنجانی را مشروط به تعویض تعدادی از وزیران و نیز پیشبرد سیاستهای خاص مورد نظر خود ساخته است . این جناح در مجلس و در غالب مطبوعات حکومتی نیز در جهت تحقق این هدف و تصاحب تعداد بیشتری از پست های وزارتی توسط عناصر و عوامل مربوط به خود تلاش میکند .

ناطق نوری ، رئیس مجلس رژیم ، در يك مصاحبه مطبوعاتی در ۲۲ خرداد ، ضمن استقبال مجدد از انتخاب رفسنجانی ، اعلام داشت که " اگر همین کابینه (که احتمال آن خیلی ضعیف است) به مجلس معرفی شود ، چند نفر از وزراء زمینه مناسبی در مجلس برای رای اعتماد ندارند " و اظهار امیدواری کرد که " قبل از معرفی کابینه به مجلس چنانچه لازم باشد

نقطه نظرها به ریاست محترم جمهور منتقل شوند تا ایشان کابینه خود را به گونه ای ترسیم کنند که نیازی به ترمیم نداشته باشد " . وی همچنین در مورد امکان انتخاب رفسنجانی برای دور سوم ریاست جمهوری اظهار نظر کرد که " نه ما مصلحت میدانیم که ایشان باقی بمانند و نه خودشان ، و اگر اصول قانون اساسی را حفظ کنیم مصلحت نظام تامین خواهد شد " . (طبق قانون اساسی موجود رژیم يك نفر نمی تواند بیش از دو دوره رئیس جمهور بشود) .

عده زیادی از نمایندگان مجلس نیز همراه با انتقاد و یا تسویه حسابهای گروهی با وزرای موجود ، شرط و شروط خودشان را برای وزیرانی که بایستی گمارده شوند ابراز میدارند . یکی می گوید : " دیدگاه وزرای اقتصادی و برخی از اعضای شورای اقتصاد با اقتصاد اسلامی و دیدگاه رهبر سنخیت ندارد " . دیگری بر آنست که " اغلب نمایندگان مجلس از عملکرد وزیر محترم کشور و بی اعتنائی به مردم و نمایندگان مردم شدیدا ناراحتند " . گروهی خواستار معرفی وزیران " متعهد " و یا " مقتدر " هستند . گروهی دیگر خواهان آنند که " وزرائی که ذوب شده در عشق ولایت فقیه اند " برگزیده شوند و عده ای دیگر که جزو دارودسته رفسنجانی به شمار میروند هشدار می دهند که " اگر در معرفی هیات دولت که از اختیارات خاص رئیس جمهور است فراتر از مرز مشورت و هم فکری و هماهنگی پیش رویم بگونه ای که این شبهه پیش آید که این مجلس است که وزراء را معرفی میکند آیا میتوان از حربه تذکر ، سنوال و استیضاح استفاده کرد ؟ آیا در مقابل این پاسخ قرار نخواهیم گرفت که اینان را شما طی فلان نامه و در فلان نشست معرفی کردید ، پس چرا سنوال میکنید و خرده می گیرید ؟ "

روزنامه " رسالت " ، به عنوان سخنگوی یکی از جناحهای اصلی حکومتی ، هم در این روزها انتقادات خود را از برخی وزیران فعلی ، مخصوصا در عرصه اقتصادی غلیظتر کرده است . مثلا در سرمقاله ۲۱ خرداد

خود ، ضمن انتقاد شدید از وزیر بازرگانی رفسنجانی ، حبیب الله عسگر اولادی را به عنوان وزیر بازرگانی جدید پیشنهاد کرده است . فساد و حیف و میل های وسیع در دوران وزارت قبلی این شخص " ۶۱ - ۱۳۶۰ " نیز شهره خاص و عام است . روزنامه " سلام " نیز که پس از برکناری دارودسته حزب اللهی مربوط به خود ، ژست های انتقادی و افشاکاری نسبت به جناحهای رقیب گرفته است ، از تغییر و تعویض احتمالی ۸ یا ۹ وزیر در کابینه آتی خبر میدهد .

با توجه به کشمکشهای جاری و تغییرات نسبی در موازنه قدرت جناحهای عمده رژیم در پی " انتخابات مجلس سال گذشته و " انتخابات " اخیر ، آشکار است که ترکیب دولت جدید رفسنجانی هم تغییر خواهد کرد . در درون همین کابینه موجود هم کشاکش ها اخیرا افزایش یافته و برخی از وزیران و مقامات دولتی میکوشند که " تقصیر " نابسامانی های موجود را به گردن سایر وزارتخانه ها بیندازند (از جمله جروبو بحث های جاری بین بانك مرکزی و وزارتخانه های صنعتی رژیم) . رفسنجانی ضمن آن که تلاش خواهد کرد حداکثر تعداد پست های وزارتی را برای افراد و عوامل وابسته به جناح خودش حفظ نماید ، ناگزیر خواهد بود که بهای همدستی و حمایت جناح رقیب در جریان نمایش انتخاباتی اخیر را در تعیین ترکیب دولت خود پردازد . دست اندازی به وزارتخانه های مهم در زمینه های اقتصادی و صنعتی و یا در عرصه سیاسی (کشور و امور خارجه) برای کسب موقعیت برتر و بالاتر در دستگاه حکومتی و در تقسیم غنائم مالی ، موضوع اصلی کشمکشها و زور آزمایی های جاری است .

علاوه بر اینها ، نه فقط بی لیاقتی ها و ندانم کاریهای وزیران و مسئولان بلند پایه دولتی در پیشبرد جاری امور ، بلکه رسوایی های مربوط به دزدیها و فساد مالی و اخلاقی آنها و وابستگی آنها چندان شایع گردیده است که برای حفظ ظاهر هم شده ، تغییر تعدادی از مهره ها را ناگزیر گردانیده است .

در راه کار مسکن آزادی مبارزه کنیم

بقیه نشستند و گفتند... از صفحه ۱
مسئله حقوق بشر، مخصوصا در اوضاع جاری جهانی، بسیار ناچیز و حتی ناامید کننده بود.

کنفرانس وین در شرایطی برگزار شد که برپایه آخرین گزارش سالانه سازمان "عفو بین الملل"، در سال ۱۹۹۲ جهان شاهد "تراژدی های واقعی در زمینه حقوق بشر" بوده است (رجوع شود به مطلب پیوست). در وضعیتی که در فاصله ای نه چندان دور از وین، در یوگسلاوی سابق، جنگ و خونریزی و تجاوز آشکار به حقوق انسانها در ابعاد گسترده ای هر روز جریان دارد. در شرایطی که توده های محروم و گرسنه سومالی، علاوه بر تحمل صدمات و مصائب دردناک جنگ داخلی و قبیله ای، زیر پوشش "تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل" در معرض بمباران هواپیماها و هلی کوپترهای آمریکایی قرار گرفته اند. در وضعیتی که نقض آشکار ابتدائی ترین حقوق انسانها در بسیاری از کشورهای جهان شیوه و عملکرد جاری رژیم های دیکتاتوری و ضد مردمی است و بیش از نیمی از ساکنان کره زمین، در واقع، از حقوق اولیه انسانی خود در زمینه کار و معیشت، آزادی های اساسی و خواسته های دموکراتیک محروم هستند. در وضعیتی که میلیونها نفر از مردم جهان، در مناطق و کشورهای گوناگون، و از جمله کردها و فلسطینی ها در منطقه ما، سالیان طولانیست که برای حق حیات و حق تعیین سرنوشت آزاد خویش مبارزه میکنند و در زیر شدیدترین فشارها و تضيیقات بسر می برند. در شرایطی که اوجگیری گرایش های افراطی ناسیونالیستی و نژادپرستی در نقاط مختلف، چشم انداز تیره ای را از درگیری ها و کشتارها و پایمال کردن حقوق انسانها در این مناطق ترسیم میکند و در شرایطی که دولتهای غربی، به بهانه های گوناگون، فشارها و سختگیری های متزایدی را در مورد پناهندگان و مهاجران اعمال میکنند

....
بدیهی است که برگزاری چنین کنفرانس هایی، با توجه به موقعیت کنونی و توان قوای سیاسی و نظامی و اقتصادی موجود در سطح جهانی و با توجه به ترکیب، توان و ظرفیت

سازمان ملل متحد (که بانی و برگزارکننده کنفرانس وین بوده است) در وضعیت حاضر، نمیتوانست و نمیتواند پیشگفته باشد. لکن این گردهمایی می توانست گامهای کوچکی در جهت تامین و تضمین مراعات حقوق بشر در برخی از زمینه ها و در پاره ای از موارد بردارد که در این کار نیز ناموفق ماند. در حقیقت، بخش عمده ای از فعالیت ها و افشاگریها و بسیج افکار عمومی درباره مسئله حقوق بشر، طی برگزاری این کنفرانس هم، توسط بعضی سازمانها و نهادهای دموکراتیک و غیردولتی صورت گرفت. دستور جلسه این کنفرانس چنان تنظیم و توافق شده بود که از برخورد به هرگونه "مورد مشخص" و یا هر "کشور معین" در زمینه نقض حقوق بشر، جلوگیری شود. تنها مورد استثنائی در این زمینه، که زیر فشار ۵۱ کشور عضو "سازمان کنفرانس اسلامی" انجام پذیرفت، صدور یک "اعلامیه ویژه" راجع به بوسنی - هرزگوین توسط کنفرانس بود که صرف نظر از محتوای آن، عمدتا یک نمایش و ژست تبلیغاتی از جانب آن کشورها محسوب می گردید. دستور جلسه کنفرانس شامل موضوعات و مقولات عام مربوط به حقوق بشر بود که به تصریح دبیرکل سازمان ملل در سخنرانی خود، در سه محور عمده "جهانی بودن" حقوق بشر، "تضمین ها" ی مربوط به آن و "دموکراتیزاسیون" خلاصه میشد.

بخش بزرگی از مباحثات این گردهمایی، و همچنین در اجلاسهای مقدماتی، بین نمایندگان دولتها، مربوط به تعبیر و تفسیرهای مختلف و حتی متضاد از مقوله حقوق بشر، و مخصوصا در مورد "جهان شمول" بودن و یا نبودن اصول مندرج در "اعلامیه جهانی حقوق بشر" بوده است. برخی از دولتها، با اشاره به تفاوت های سنتی، مذهبی و فرهنگی موجود بین جوامع مختلف، با جهانی بودن حقوق بشر و شمول آن به همه انسانها مخالفت میکنند. این دولتها، در واقع، تنوع و تفاوت های فرهنگی را (که عملا در بین کشورها و جوامع وجود دارد) دستاویزی برای مستثنی کردن خود و انجام هر کاری در درون مرزهای جغرافیایی و حتی بیرون از آنها -

فارغ از هرگونه ملاحظات بین المللی افکار عمومی و همبستگی انسانها در جامعه واحد جهانی میدانند. تجربه عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در سرزمین ما نمونه کاملا آشکاری از این گونه برخوردهاست که ذیلا هم به آن خواهیم پرداخت. کشورهای دیگری مانند چین، نه بر مبنای توجیهات مذهبی بلکه بواسطه سیاستهای جاری ضد دموکراتیک خودشان و نادیده گرفتن حقوق و آزادیهای سیاسی شهروندان، نیز با هرگونه نظارت و تضمین بین المللی در مورد رعایت حقوق بشر مقابله میکنند. این دولتها، که علاوه بر رژیم اسلامی و دولت چین، شامل کره شمالی، یمن، سودان، سوریه، برمه و... هم بودند عملا جبهه واحدی در برابر هرگونه نظارت و کنترل بین المللی در این کنفرانس به وجود آورده بودند. برخورد و مقابله اینها غالبا در پوشش جلوگیری از دخالت های امپریالیسم جهانی و یا دفاع از "حاکمیت ملی" و امثال آن صورت می گرفت. از سوی دیگر، برخوردهای مصلحت طلبانه و مماشات گرانه دولتهای پیشرفته سرمایه داری در زمینه حقوق بشر نیز عملا زمینه مساعدی را برای تبلیغات و توجیهات دولتهای ضد دموکراتیک نظیر رژیم جمهوری اسلامی پدید آورده است. دولتهای امپریالیستی، مخصوصا آمریکا، چنان که میدانیم، عمدتا مسئله حقوق بشر را به صورت دلبخواهی و انتخابی و به عنوان وسیله ای جهت پیشبرد مقاصد اهداف خود غرضانه در عرصه سیاست خارجی بکار گرفته و می گیرند. مستبدترین و ضد مردمی ترین رژیم هایی که وابسته به مراکز امپریالیستی هستند مورد حمایت اینها واقع میشوند و یا این که کارنامه سیاه سرکوب و تروریسم رژیم می مانند جمهوری اسلامی، در برابر منافع حاصل از معاملات اقتصادی، نادیده گرفته میشود.... تنها فشار افکار عمومی و بسیج نیروهای آزادیخواه و مترقی و فعالیت نهادها و جریانات دموکراتیک و مبارزه عملا جاری توده های مردم برای دفاع و تامین حقوق خودشان در کشورها و مناطق مختلف جهان است که این دولتها را ناگزیر به توجه و رعایت و یا به حساس آوردن حقوق بشر در مناسبات و مبادلات بین المللی مینماید. در چنین فضا و وضعیتی از برخورد

برخوردهای رژیم جمهوری اسلامی

ایران و سایر کشورهای اسلامی متفقا بر رعایت و اجرای ارزش‌های اسلامی تاکید دارند و معتقدند با عمل به این ارزش‌ها حقوق بشر بطور کامل رعایت میشود " و اضافه کرد " در مورد حقوق بشر نمی‌توانیم ارزش‌های اسلامی را فراموش کنیم و حاضر به سازش برسر ارزش‌ها و مقدسات اسلامی نیستیم " (رسالت ۷۲/۲/۲۰) . رژیم اسلامی علاوه بر اعزام هیات نمایندگی رسمی به کنفرانس ، گروهی از مزدوران و وابستگان خود را هم زیر عنوان " سازمان غیر دولتی " در هشت گروه و نهاد مختلف به وین فرستاده بود که به تبلیغ همان مواضع رژیم در پوشش " مستقل " پردازند .

در همان روزهای برگزاری کنفرانس جهانی وین و به عنوان يك دهن کجی آشکار دیگر در مقابل حقوق و آزادیهای انسانها ، بار دیگر عملیات پلیسی رژیم زیر عنوان " مبارزه با مفاسد اجتماعی " شدت گرفته و صدها نفر در تهران و شهرهای بزرگ دیگر به بهانه " بدحجابی " بازداشت شدند . وزیر کشور رژیم در پاسخ این سوال خبرنگاران که " با توجه به کنفرانس وین در خصوص حقوق بشر که هم اکنون در حال برگزاری است ، آیا اجرای طرح جدید امر به معروف و نهی از منکر باعث تشدید این قضیه علیه ایران نخواهد شد " (سلام ، ۷۲/۴/۲) اعلام کرد : " مسئله خارج از کشور ، مواردی جداست ، مسئله ای که در خارج از کشور دامن زده میشود غیر از جامعه ماست ، در آغاز ماه محرم هستیم و رعایت شئونات و مقدمات اسلامی بسیار مهم است و بنابراین طرح مبارزه با منکرات لازم بوده است " .

" بیش از ۱۱۰ دولت درجهان

اقدام به شکنجه میکنند

آخرین گزارش سازمان " عفو بین‌الملل " راجع به وضعیت حقوق بشر در سال ۱۹۹۲ ، که در این ماه انتشار یافته است ، حاکی از آنست که در بیش از ۱۱۰ کشور جهان دولتها به شکنجه متوسل میشوند و در ۴۵ کشور اعدام و کشتارهای سیاسی توسط دولتها رواج دارد . گزارش سالانه " عفو بین‌الملل " که با اشاره به کشتار وسیع انسانهای بقیه در صفحه ۲۲

رژیم اسلامی که از همان آغاز بی‌اعتنائی خود به حقوق اولیه انسانها و بی‌پروایی خودش را در نقض و پایمال کردن آشکار حقوق و آزادیهای اساسی مردم میهن ما نشان داده و دهن‌کجی خود را به مقوله حقوق بشر ، به دفعات و با وقاحت تمام ، اعلام داشته است ، در این کنفرانس و در جریان تدارک آن نیز ، طبق همان مواضع همیشگی اش ، تلاش بسیار کرد که از هرگونه تصویب رسمی و اعمال کنترل و نظارت بین‌المللی از طریق سازمان ملل و نهادهای مربوط به آن در این زمینه جلوگیری کند . توجیحات و بهانه‌جویی‌های رژیم در این کنفرانس نیز ، همان‌طور که قبلا اشاره کردیم ، اصول مذهبی (که به صورت تلفیق دین و دولت توسط رژیم پیاده شده است) و تفاوت‌های فرهنگی بود که طبق معمول با شعارها و رجزخوانی‌های " ضد استکباری " هم مخلوط شده بود . گروهی از دولتهای عربی و اسلامی هم که سوابق مشابهی در مورد لگدمال کردن حقوق بشر دارند - به رغم اختلافات سیاسی‌شان با رژیم جمهوری اسلامی ، در این کنفرانس با آن همدستان شده بودند . چنان که مثلا محکوم ساختن " افراطی‌گری مذهبی " که در پیش نویس اعلامیه نهایی کنفرانس درج شده بود ، به واسطه فشارهای این دولتها از سند نهایی حذف گردید .

محمد جواد ظریف ، معاون امور بین‌المللی وزارت امور خارجه رژیم و رئیس هیات نمایندگی رسمی آن در کنفرانس وین ، در يك مصاحبه مطبوعاتی ، با اشاره به موضع " منحصر به فرد " جمهوری اسلامی در رابطه با حقوق بشر ، و " برداشت غلط از انسان و حقوق انسان " در کشورهای غربی ، اعلام داشت : " جهان اسلام و جهان سوم اجازه نخواهند داد تا يك اهرم سیاسی در زیر نقاب حقوق بشر به وسیله شورای امنیت یا هر نهاد دیگر بین‌المللی بر آنها تحمیل شود " (سلام ، ۷۲/۲/۲۷) . علی اکبر ولایتی ، وزیر خارجه رژیم ، در پاسخ به سوال خبرنگاران خارجی ، در مورد موضع جمهوری اسلامی در قبال حقوق بشر اظهار داشت : " جمهوری اسلامی

و مقابله میان حکومتها ، که عملا حقوق اولیه انسانها قربانی سیاستهای رژیم‌های استبدادی ، روابط و مناسبات ناعادلانه در سطح جهانی و یا بده و بستانهای سیاسی و اقتصادی بین دولتهای مختلف می‌گردد ، برگزاری کنفرانس جهانی وین نیز نمی‌توانست و نتوانست کار چندانی از پیش ببرد .

سند نهائی این کنفرانس که پس از جرح و تعدیلهای فراوان و چانه زدنهای بسیار ، به " اتفاق آرا " ، به تصویب نمایندگان دولتها رسید ، در واقع ، چیز زیادی از لحاظ شناسایی و تامین حقوق اولیه انسانها در عرصه‌های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی ، به چه که از پیش موجود بود نیفزود . هرچند که " جهان شمول " بودن حقوق بشر در اعلامیه نهائی به تصویب رسید (و این يك عقب‌نشینی از جانب گروه کشورهای مخالف آن به حساب آمد) ولی این نیز تنها در حرف و بروی کاغذ است ، چرا که هیچگونه تضمین عملی برای مراعات آن مورد توافق شرکت کنندگان قرار نگرفت .

در این گردهمایی پیشنهاد شده بود که يك نهاد و مرجع بین‌المللی ، زیر عنوان " کمیساریای عالی سازمان ملل برای حقوق بشر " به منظور اعمال کنترل و نظارت بین‌المللی در این زمینه ایجاد شود که مورد تصویب واقع نشد و ادامه بحث پیرامون آن به مجمع عمومی سازمان ملل حواله گردید . پیشنهاد تشکیل يك " دادگاه بین‌المللی " برای رسیدگی و مجازات موارد مربوط به نقض حقوق بشر نیز در این کنفرانس به تصویب نرسید

بسیاری از شخصیت‌ها و نهادهای دموکراتیک بین‌المللی نارضایتی و تاسف شدید خود را از ناکامی این گردهمایی وسیع برزبان آوردند . از جمله ، دبیر کل سازمان " عفو بین‌الملل " با اشاره به این که " هیچ چیز تازه و هیچ چیز خیلی مثبتی " از این کنفرانس حاصل نگردیده ، نتیجه کار آن را " شرم آور " توصیف کرد . به قول برخی از ناظران تنها " موفقیت " این کنفرانس در آن بود که هیچکدام از شرکت کنندگان ، به عنوان قهر و اعتراض و بل از پایان کار کنفرانس ، آن را ترک نکرد !

جهان به کجا می‌رود ؟ چرا ؟ و چگونه میتوان خصلت غیرانسانی آنرا کاهش داد ؟

گزارش ژرژ مارشه بمناسبت تدارک بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه
کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه ، طی روزهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ژوئن ، پلنوم خود را بمناسبت فراخواندن و تدارک بیست و هشتمین کنگره حزب برگزار نمود ، در این پلنوم ، ژرژ مارشه دبیر کل حزب طی گزارشی ، به دستور کار کنگره ۲۸ پرداخت و نظرات و پیشنهادات خود را در این رابطه مطرح نمود . ما ترجمه کامل دو بخش از سخنان وی را (بخشهای مربوط به مسائل جهانی و اساسنامه حزب) مفید یافتیم که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد .

از ثروتمندترین جمعیت جهان از درآمدی بهره‌مندند که بیش از ۲۰ درصد از فقیرترین مردم جهان است . این نابرابری به بحران بطور بالقوه خصلت انفجاری میدهد . آیا طرح قطعنامه (کنگره ۲۸) نباید ابعاد آنرا مورد ارزیابی قرار دهد ؟

دومین عرصه اصلی مبارزه ، که بی‌رابطه با اولی نیست ، عرصه مبارزه با عدم امنیت بمفهوم وسیع کلمه است . در زمینه صرفا نظامی که این یک حقیقت است . متن قطعنامه در این رابطه باید اوضاع را بلحاظ خلع سلاح ، تجارت اسلحه ، تولید و توسعه سلاحهای اتمی بویژه در ارتباط با وضعیت اتحاد شوروی سابق ، سیستم امنیتی جدید در اروپا و خصوصا آنرا که به پیمان ناتو و " طرح امنیت جمعی اروپا " مربوط میشود ، روشن نماید . اما عوامل عدم امنیت صرفا تسلیحاتی نیستند . تبعیض اجتماعی موجود در مقیاس بشریت و نتایج گوناگونش - گسست شمال - جنوب ، ناسیونالیسم ، تنشها و جنگها ، مهاجرتها ، تبعیدها ، وخامت محیط زیست ، اعتیاد به اندازه‌ای خطرناک شده‌اند که به یک خط مرز بحران رسیده‌اند . کنگره باید دیدگاه ما را نسبت به امنیت که پیش از هرچیز متکی بر تکامل و پیشرفت انسانی است مشخص نماید .

سومین عرصه مبارزه جهانی به دموکراسی در روابط بین‌المللی و به حاکمیت خلقها و ملتها مربوط میشود . مراکز اصلی تصمیم‌گیری امروز در کجا قرار دارند ؟ کجاست حقوق شهروندی

کره خاکی و وجود انسان زیر سنوال قرار دارد . و در قلب تمامی این مسایل اساسی ، نیاز به دموکراسی برای آنکه بشریت شکوفا گشته ، اومانیسیم جدیدی را شناخته و بجلو گام بردارد . (به نقل از قطعنامه کنگره ۲۷)

آیا چنین تجزیه و تحلیلی از تقابل طبقاتی در عرصه جهانی و از نیازهای عمومی خلقها باید زیر سنوال برود ؟ کنگره در باره آن تصمیم‌گیری خواهد کرد . بنظر من این تجزیه و تحلیل باید سنگ بنای دیدگاهی باشد که کنگره ۲۸ موظف به انکشاف و غنی بخشیدن به آن خواهد بود . در واقع ، توصیف یک نوع " وضعیت جهان " امروز اجتناب‌ناپذیر است ، کاری که باید بدون دور زدن تضادهای گوناگونی که در واقعیات وجود دارند صورت گیرد تا بتوان گرایشات غالب در این واقعیات ، خطرات اصلی که باید با آنها مقابله کرد و اهدافی را که باید متحقق گردند ، نتیجه‌گیری کرد .

اولین عرصه مبارزه‌ایکه در برابر بشریت قرار دارد ، عرصه مبارزه با فقر است . بعد از پیشرفتهای محسوسی که طی چندین دهه صورت گرفت ، این گرایش به عکس خود تبدیل شد . امروزه حدود ۱/۲ میلیارد نفر یعنی نزدیک به یک سوم جمعیت جهان ، در کشورهایی که به نادرست کشورهای در حال توسعه نامیده میشوند در فقر مطلق زندگی میکنند . کشورهای صنعتی ، در مجموع با صد میلیون نفر که زیر خط فقر زندگی میکنند ، با پدیده مشابهی مواجه‌اند . رقم بازهم گویاتر عبارت از اینست که ۲۰ درصد

نخستین مساله اساسی چنین است :
جهان بکجا می‌رود ؟ تفکر کمونیستها در این باره آنها را به این نتیجه رسانده است که دوران ما اساسا با یک رویارویی مشخص میشود که در آن نیروهای سرمایه‌داری در برابر نیروهای مردمی قرار دارند . این رویارویی خود تضاد دیگری را موجب میشود و آن تضاد است که بین پتانسیل و توانائیهایی قابل توجه بشریت ، و فجایع و تهدیدات عظیمی که بشریت با آن مواجه است ، وجود دارد . از اینجا نتیجه‌ای که ما میگیریم خواستها و نیازهایی است که اکنون خصلت جهانی بخود گرفته‌اند : " نیاز به عدالت ، در حالیکه نابرابریهای اجتماعی در کشورهای ثروتمند تشدید میگردد و بسیاری از کشورهای جهان سوم در فقر فرو میروند ، نیاز به آزادی و احترام به حرمت افراد و خلقها و ملتها ، در حالیکه از بسیاری جهات انحصاری کردن قدرت و دانش ، آنها را به وابستگی محکوم کرده ، نیاز به برابری برای زنان ، نیاز به صلح از طریق خلع سلاح و همکاری بدون سلطه‌جویی ، در حالیکه انباشت و تکمیل سلاحهای کشتار جمعی و نابرابری روابط اقتصادی یک خطر عظیم و در عین حال یک ریخت‌وپاش غیرقابل تحملی را ایجاد کرده است . نیاز به پیشرفتهای علمی و فنی در خدمت انسان از طریق حفظ و ارزش دادن به طبیعت ، در حالیکه سرنوشت

ابهام به مساله رابطه ما با آنچه که سابقاً " جنبش جهانی کمونیستی " نامیده میشد و با نیروهای ترقیخواه در کلیت خویش رهنمون گردد . من قبلاً متذکر شده‌ام که در اروپای غربی ، مواضع سیاسی احزاب کمونیست یا جریانهای کمونیستی باهم متفاوت بوده و حتی وسیعاً از هم فاصله میگیرند . اما اگر نگاهمان را متوجه اروپای شرقی کنیم ، در آنصورت چه میتوان گفت ؟ بین رهبران دولت و حزب کمونیست شوروی دیروز ، بی‌شک هستند کسانی که از سوسیالیسم در آزادی طرفداری میکنند ، و همبستگی ما با اینان محرز است ، و هستند کسانی که میگویند به سوسیال - دموکرات تبدیل شده‌اند ، با اینان ما خواهان برقراری روابط عادی که میتواند بین نیروهای چپ وجود داشته باشد هستیم ؛ و هستند دیگری که در کودتای مسکو سهیم بوده‌اند و به پایان دادن به اتحاد شوروی کمک کرده‌اند و امروزه زیر شمایل استالین و تزار رژه میروند ، با اینها ما هیچ چیز مشترک نداریم و نیز ، بالاخره با دیگری که بعنوان روسای دولتی روسیه و یا گرجستان و زعمای سابق حزب واحد ، منافع خلقهایشان را قربانی کرده و از ایده‌هایی که دفاع میکردند چشم‌پوشی نمودند ، تا امتیازات خود را در شرایط استقرار مجدد سرمایه داری حفظ کنند .

چهار سال پیش ، من در کتابم " دموکراسی " خاطرنشان کرده بودم که از چندین دهه پیش و باستثنای آزادی ویتنام ، " جنبش کمونیستی اگر تمامی جریانات ترقی‌خواه را مورد حمایت قرار داده اما در متحقق ساختن وظیفه‌ای که خود برای آن ساخته شده بود ، یعنی سرنگونی سرمایه‌داری ، کارایی خود را به اثبات نرسانده است . " اگر این بخش را من امروز می‌نوشتم باید اضافه میکردم که برعکس ، پاره‌ای از رهبران کمونیست نشان داده‌اند که از ظرفیت غیرقابل انکاری در استقرار سرمایه‌داری برخوردارند !

نیازی به تصریح این موضوع نیست که انگیزه‌های خاص ما و اکثر فعالین کمونیست در سراسر جهان هیچ ربطی به اعمال این رهبران ندارند . تا جاییکه به ما مربوط میشود ، ما روابط همکاری و دوستی با نیروهای ترقیخواه گوناگون در چارگوشه جهان برقرار کرده‌ایم و این نه در رابطه با اسامی و

بر اساس تمامی شواهد ، مباحث کنگره ۲۸ روی دلایل شکست تجربه تاریخی که در ۱۹۱۷ آغاز شد نیز خواهد رفت . در ترکیب دو عامل اشکالات داخلی در این جوامع و فشارهای خارجی ناشی از دنیای سرمایه‌داری ، روی کدامیک بیشتر تاکید خواهد شد ؟ کنگره ۲۷ مقدم بودن نواقص خاص این جوامع بر دلایل مربوط به محیط پیرامون سرمایه‌داری را نتیجه‌گیری کرده بود . من به نوبه خود پیشنهاد خواهم کرد که اعتبار این ارزیابی تأیید گردد .

من وارد جزئیات چهار عنصری که در تجزیه و تحلیل عمومی‌مان برای درک بهتر بحرانهای این جوامع داشته‌ایم نمیشوم . بدون هیچگونه شکی ، برخورد مجدد و تعمیق این تجزیه و تحلیل ، بویژه در پرتو آنچه که از آن زمان تاکنون در اتحاد شوروی سابق رویداده ، ضروری خواهد بود . بهنگام انحلال اتحاد شوروی سابق ما اعلام کردیم که بنظر ما این امر از همان ابتدا سرنوشت محتوم آن نبوده است ، و اهدافی که برای نوسازی سوسیالیسم در ۱۹۸۵ مطرح شده بود میتوانست متحقق گردد . ما اینرا گفتیم ، بی‌آنکه بسیاق بعضی‌ها بخواهیم با " اگر و مگرها " با تاریخ بازی کنیم : ما میخواستیم بر این اعتقاد خود تاکید کنیم که جامعه شوروی با دموکراتیزه کردن خود ، همانطور که با آن شروع کرده بود ، از سوسیالیسم دور نمیشد بلکه چیزی را پایه‌گذاری میکرد که باید می‌بود . مبارزه سیاسی و شیوه‌های برخورد به چیز دیگری منجر شد ، اما اگر طرفداران سرمایه‌داری نهایتاً غالب شدند ، این نه بدلیل زیاده روی بلکه فقدان شدید مشارکت مردم در تصمیم‌گیریها ، در مباحثات واقعی سیاسی ، در خودگردانی ، یا عبارتی بدلیل فقدان شدید سوسیالیسم بود . بیگانگی از حاکمیت یکی از شروط سرمایه‌داریست ؛ این برای سوسیالیسم یک خطر مرکبارست طبعاً ، من آگاهم که تمام اینها باید باز شده و بیشتر مورد بحث قرار گیرند ،

در هر حال ، یک سؤال را نمیتوان دور زد : در شرایط امروز ، چگونه باید با نیروهای سرمایه‌داری که بنحو قدرتمندی سازماندهی شده‌اند ، بطور موثر رویارویی و مقابله کرد ؟ پاسخ به این سؤال قاعدتاً باید ما را بدون

" دولت حقوقی " در عصر " گروه هفت " (۲) ، " گات " (۲) و صندوق بین‌المللی پول - ؟ امروزه خود دولتها ، در این زمانه قدرقدرتی گروههای چندملیتی ، " بازار " و رسانه‌های ارتباط جمعی ، چه کنترلی بر امور اقتصادی و تجاری دنیا دارند ؟ برای بشریت ، نتایج آنچه که سیاست‌شناسان ، جهان " چند قطبی " به رهبری " مثلث " معروف - ایالات متحده ، ژاپن ، جامعه اروپا - که خود تحت حاکمیت ابرقدرت آمریکا قرار دارد چیست ؟ آیا سازمان ملل متحد ، در این تناسب قوای جدید ، یک نهاد بلاقدرت و بی‌مصرف ، چنانچه در یوگسلاوی آنرا متهم میکنند ، بیش نیست ؟ یا عکس ، این نهادیست برای مشروعیت بخشیدن به منطق جنگ مثلاً در سومالی ؟ در چارچوب اهداف و پرنسیپهای منشور سازمان ملل ، این نهاد به چه رفهمایی نیازمندست ؟

چنین است سنوالات اساسی که ما باید بی‌آنکه پیچیدگی‌شان را نادیده بگیریم به آنها بپردازیم و پاسخهای خاص خود را مطرح کنیم . برخورد ما مبتنی ست بر دفاع از حقوق در برابر زور در مناسبات بین‌المللی ، و بویژه برای حل سیاسی و مسالمت‌آمیز درگیریها ، برای یک نظم نوین عادلانه‌تر و متعادل‌تر ، برای یک امنیت جمعی واقعی ، و برای شکوفایی حقوق بشر بمفهوم وسیع کلمه یادآوری میکنم که روی این نکته آخر ، ما تاکید کرده‌ایم که " یک دیدگاه غنی‌تر و جامع‌تر نسبت به حقوق بشر در جهان امروز هویدا شده است : حقوق مردان و زنان به زندگی آزاد و برابر در یک جامعه‌ای از مردان و زنان آزاد و برابر ، مسئول ، و حاکم بر سرنوشت خویش ، حق تامین زندگی شایسته از طریق کار خویش ، حق کودکان به سعادت ، به آزادی ، به حرمت ، به آموزش حق خلقها به زندگی در استقلال ، به عدالت و آزادی به حق بشریت به زندگی در یک جهان همبسته و عاری از سلاح ، با بهره‌مندی از پیشرفتهای علمی و فنی و با رعایت تعادل در محیط زیست . "

آیا جز این است که ما در مبارزه موفق نخواهیم شد مگر آنکه این دیدگاه نوین در حقوق بشر بیشتر ظاهر گردد ، دیدگاهی که بسیار فراتر از کمونیستها می‌رود و در عین حال منشاء تمام اقدامات ماست ؟

عناوینشان بلکه در ارتباط با تعهد واقعی‌شان در خدمت به مردم خود و ارزشهایی بوده که برای ما مشترک است. این وظیفه‌ایست با قدمت که ما آنرا با موفقیت کامل به انجام رسانده‌ایم: در اروپای غربی؛ در اروپای شرقی، در ایالات متحده؛ و در جهان سوم. آیا طرح سند (کنگره) نباید این انتخاب سیاسی را تأیید نماید؟

چگونه حزب کمونیستی؟

البته طرح سند سم‌گیری، باید به مساله خود حزب نیز برخورد کند. موضوعاتی که من تا اینجا به آنها پرداختم بمن اجازه داد که در مورد پراتیک سیاسی ما و نیز حیات حزب ما زیاد صحبت بکنم. حال میخواهم نکاتی را که مایلم در طرح اصلاحات اساسنامه بیاید، مطرح کنم. گفتم که بدیده من وظیفه حزب ما در بیست و هشتمین کنگره‌اش بکارگیری کلیه تلاشهای لازم برای تبدیل شدن به حزبی است که تمامی کسانی که خواهان تحول جامعه هستند، آنرا بمثابه حزب خود بدانند. این هدف باید در قواعد زندگی حزب نیز خود را نشان بدهد: چه نوع سازماندهی پاسخگویی انتظارات این زنان و مردان امروز، از یک چنین حزبیست؟ بدور خود نچرخیم. من فکر نمیکنم که پاسخ به این سؤال مرکزیت دموکراتیک باشد. اینجا همه میدانند که من شخصا دیگر نظر مساعدی نسبت به این اصل ندارم. من از آن یک اصل مرموز نمی‌سازم، من این مفهوم را با تحریف استالینی‌اش مخلوط نمیکنم که طی تمام یک دوره دامنگیر ما بود و ما آنرا از عملکرد خود ریشه‌کن کردیم. من آن را آنطور که هست در نظر میگیریم: یک اصل که بنظر من منطبق با یک دیدگاه از مبارزه انقلابی است که ما پشت سر گذاشته‌ایم.

بنابراین نباید از من انتظار داشت که برای محرز کردن پیشنهاد منی بر رها کردن این اصل، من از آن یک کاریکاتور بسازم. بر عکس در نظر من، مرکزیت دموکراتیک دارای شان و شایستگی‌هاییست: این اصل اکنون عملکرد ما را رقم میزند و مگر نه اینکه حزب ما از هر جنبه دموکراتیک‌ترین

حزب فرانسه است؟ من برای توجیه این مفهوم، در کتاب "دموکراسی" در آن زمان، چنین نوشته‌ام: "بی‌شک، مرکزیت بدون دموکراسی میتواند وجود داشته باشد. اما آن کدام دموکراسی است که در تعریف سیاست "مرکزی" که به همه اعمال میشود، دخالت و محلی از اعراب در امور "مرکز" نداشته باشد؟ در یک حزب سیاسی، دموکراسی با گستره حقوق و قدرت فعالانش، مشخصا در این حوزه است که سنجیده میشود. "من فکر نمیکنم که باید به این ایده بازگشت و قدرت فعالان را نه در این حوزه و نه در هیچ حوزه دیگری محدود کرد: من عقیده دارم که مساله مشخصا عبارتست از گسترش این قدرت. در حالیکه، هر "مرکزیتی" هر قدر هم که "دموکراتیک" باشد، نقش اصلی را به "مرکز" میدهد، و در یک حزب که رهبری‌اش "کمیته مرکزی" نامیده میشود، بخوبی معلوم است که این "مرکز" کجا قرار میگیرد.

آیا ما خود، این تضاد را با تاکید بر اینکه امروز سلول (واحد پایه) "مرکز ثقل" حزب است احساس نکرده‌ایم؟ و توضیح دادن اینکه "مرکز" اصلا آنچه که "مرکزی" نامیده میشود نیست و اینکه "مرکزیت دموکراتیک" یعنی "دموکراسی" و نه بهمیچوجه "مرکزیت"، آیا یک صغرا کبرا چیدن بی‌معنا نیست؟ آیا آن اصلی که بیش از بیش مبنای کارکرد ماست و باید مبنای کارکرد حزبی باشد که در آن مردان و زنان و جوانان امروز بتوانند خود را راحت احساس کنند تا باهم علیه تمامی ستمها و سلطه‌گریها عمل کنند، فقط یک اصل یعنی دموکراسی نیست؟

این نظر من است و اجازه میخواهم تاکید کنم که: اگر ما موافق باشیم که کمیته مرکزی را درگیر رای دادن به این گزارش نکنیم، سرنوشت این مساله در پایان کارهای (کنگره) ما تعیین خواهد شد. این نظر من - و نیز شاید نظر تعدادی از اعضای کمیته مرکزی است. (بحثهای ما آنرا نشان خواهد داد.) هیچ تصمیم از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد. تصمیم‌گیری در این یا آن جهت با کمیته‌هاست. تصمیمی از پیش گرفته نشده، و بدیهیست که چنین تصمیمی

به بحثهای زیادی نیازمند است. احتمالا عده‌ای پیش خود خواهند پرسید: "خوب حال چه پیشنهادی مطرح است؟ جریانه‌ها و گرایش‌ها سازمانیافته (فراکسیونهای تشکیلاتی)؟" من بسهم خود پاسخ خواهم داد: نه، چون بحد کافی اثبات شده است که یک چنین کارکردی دموکراتیک نیست. در حالیکه، منظور ما باید دموکراسی و پیشرفت دموکراتیک ملموس، واقعی و عینی کارکرد ما باشد.

من یادآوری کردم که از قبل این تحول در دستور کار ما قرار داشت و خوانائی دارد با آنچه که حزب ما باید به آن تبدیل شود. من میخواهم روی این موضوع اندکی تأمل کنم اول مفهوم تحول ما: اساسنامه کنونی ما به ۱۹۷۹ برمیگردد. این اساسنامه دیگر ربط چندانی به اساسنامه‌ایکه کارکرد حزب را از ۱۹۲۶ تا ۱۹۶۴ رقم میزد، و وسیعا ملهم از اساسنامه "انترناسیونال" بود، ندارد. بعد از کنگره ۲۲، تغییرات نویسی در اساسنامه ما آغاز شد. از ۱۹۶۴، انتخاب رهبران در تمامی سطوح و از طریق رای مخفی تثبیت شد؛ چندین ماده در رابطه با اطلاع‌رسانی تصویب شد، سلول نه فقط به اجرا بلکه به محل تدوین (برنامه و سیاستهای حزب) تبدیل شد؛ و در کمیسیون تعیین کاندیدا، رهبران قبلی در اقلیت قرار گرفتند. از چهارده سال پیش، پیکیری نوسازی حزب بما اجازه داد که پیشرویهایی مهمی داشته باشیم که خود را در فرمولهایی نشان داده‌اند که من در طول این گزارش به آنها اشاره کردم: "کار جمعی"، "تنوع (عقاید) کمونیستها نه یک نقص که غنی بودن را نشان میدهد"، "فعالان صاحبان حزب هستند"، "آنان باید حق خود را در کنترل فعالیت رهبران اعمال کنند"، "رهبران فعالانی در بین فعالان هستند"، "اینان کمک دهندگان هستند و نه فرماندهان".... آیا نباید روی مجموعه این پیشرفتهای دموکراتیک تاکید کرد و آنرا در تحریر اساسنامه ما منعکس نمود تا هرچه بیشتر از آنها بهره مند گردید؟

این با هدف ما انطباق دارد. ما در جهت تحول اجتماعی که کار خود مردم ماست عمل میکنیم. مردم آنطور که هستند و در تنوع‌شان راه خود را

(کنگره) . تلاش برای یکسان سازی و اتفاق آرا ، مواضع اقلیت و حاملین آنرا در سطوح مختلف حذف میکند . شیوه تعیین نمایندگان اکثریت - اقلیت ، بصورت وکالت ثابت و لایتغیر ، بحثها را از همان اول بلوکه میکند و گرایشات نادرستی را موجب میشود ، سبک کار (جدید) ما اجازه میدهد که از این دو اشکال برحذر باشیم : در هر سطح تشکیلاتی (فعالان) باید نمایندگانی را انتخاب کنند که هم نقطه نظر موکلان و هم نقطه نظر خاص خود را بیان کنند ، و به تعمیق و تنوع بحثها کمک کرده و راه را برای تصمیم گیریها باز کنند . همین امر در مورد رهبرها نیز صادق است . ما تصمیم گرفته ایم نتیجه گیری از یک بحث سیاسی و برخورد با آن را (موضع گیری سیاسی) ، از شاخصهای تعیین رهبران تفکیک کنیم در این دو مورد - نمایندگان و رهبران - فعالان هستند که در کمال آزادی تصمیم گیری خواهند کرد .

آیا کار جمعی در تمامی سطوح حیات حزب نباید تکامل پیدا کند ؟ آیا مفهوم اکیپ (گروه کار) که احساس مسئولیت فردی ، تنوع پذیری و تلاشهای همگرایانه را در بر دارد ، نباید مقام و جایگاه بیشتری داشته باشد ؟ آیا کمیسیون تحریر (اسناد کنگره) نباید بشیوه ای بارز ، گسست از تمامی آنچه که رهبری از بالا و تصمیم گیری از بالا را تولید و بازتولید میکرد ، آشکارا نشان دهد ؟ کلمات هم برای خود دارای اهمیت هستند : ماگر ما اصل مرکزیت دموکراتیک را دیگر حفظ نکنیم ، نام " کمیته مرکزی " دیگر موجه شمرده نمی شود ؟ همین امر در مورد سایر ساختارهای حزبی نیز صادق نیست ؟

البته سایر جوانب حیات حزبی هم وجود دارند که اساسنامه باید با آنها برخورد کند : مثلا من به دیدگاهمان نسبت به عمل سیاسی و نقش رهبران در تمامی سطوح می اندیشم من در این باره در جای دیگر هم صحبت کردم . بنابراین دوباره به آن برنمیگردم . من با این نکته آخر ، ایده ها و پیشنهادهای را که مایل بودم در رابطه با تدارک کنگره ۲۸ به اطلاع شما برسانم ، پایان میدهم .

۱- هفت کشور صنعتی بزرگ جهان
۲- موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت

میکند ؟ هم اکنون مقدمه (اساسنامه) اهدافی را برمیشمرد که ، همانطور که در ماده اول اساسنامه مشخص شده ، پذیرش آنها شرط فعالیت در حزب است . اما این " اهداف اساسی " کدامند که یکبار برای همیشه تعیین شده و کنگره پشت کنگره ، در تدوین استراتژی حزب توسط کمیونستها سخنی از آنها در میان نیست ؟ آیا باید در مقدمه تلاش کرد که اصول و سیاست حزب " تعریف " شود یا آنکه باید فقط به معرفی حزب اکتفا کرد ؟ یکی از پیشرفتهای مهمی که ما باید داشته باشیم آیا این نیست که سعی کنیم این دو خصلت فوق العاده با اهمیت حزبمان را تا حد امکان گسترش دهیم : یکی فعال بودن و دیگری حضور سازمانهای کمیونستی پایه در واحدها و موسسات اقتصادی ، محلات ، شهرها و شهرستانها ، هرچه نزدیکتر به مردم و در چارچوبی که به هر فعالی اجازه دهد که شناخته شده و خود را بازشناسد ؟

من روی ضرورت ارزش گذاردن بر آزادی بیان کامل فردی و نقش فردی هر کمیونست تاکید کردم . چگونه این نیاز باید در اساسنامه ما منعکس گردد ؟ چه تدابیری باید برای آن اتخاذ کرد تا راه ابتکار و مسئولیت پذیری فعالی هموار گردد ؟ کدام مکانیسمها در برابر قدرت آنها در تدوین (سیاست) و تصمیم گیریها مانع ایجاد میکنند ؟

آیا گسترش همه جانبه قدرت و توان سلول بعنوان یک شکل اصیل سازمانی ، توسط عادات ساترالیستی ما محدود نگردیده است ؟ چه باید کرد که سلول به اجرای آنچه که از بالا می رسد اکتفا نکند ، بلکه توان فکری خلاقانه خود را گسترش دهد ؟ چگونه سایر ساختارهای حزبی - بویژه سکسیون (دربار گیرنده مجموعه ای از سلولها) - میتوانند زمان لازم را به درک مسائل سلولها ، که همواره به آن ساده گیها که فکر میشود نیست ، اختصاص دهند ؟ تدوین سیاست حزب چگونه باید صورت گیرد ؟ من قبلا سعی کردم به این سؤال از طریق برخورد با تدارک کنگره آتی پاسخ دهم . ما با نوسازیهای مهمی که انجام داده ایم ، روند تدوین (سیاست حزب) را بشکل جدیدی در نظر گرفته ایم . از جمله در مورد تعیین نمایندگان

طریق انتخابات سراسری تعیین میکنند و ما جز مفید بودن برای مردمان و کمک کردن به آنها برای تعیین این راه و به اجرا گذاشتن این کار خلاقانه ، سودای دیگر در سر نداریم . بنابراین فعالیت کردن برای این حزب ، دموکرات بودن با تمامی کسانی است که پیرامون آن گرد آمده اند ، و قبول کنیم که ما پیشرفتهای زیادی در این زمینه داشته ایم . بدیهیست که عضویت در این حزب نیز لازمه اش دموکرات بودن است . این حزب به شیوه کاری نیازمند است که بطور کامل در جهت ارتقای ظرفیت ابتکار عمل تمامی فعالان اش باشد . من بر این باورم که حزب کمیونست به یک حزب بزرگ مردمی و شی تبدیل نخواهد شد مگر آنکه به چنین حزب طراز نوینی تبدیل گردد . این به انتظارات خود کمیونستها پاسخ میدهد . آنها خواهان آنند که صاحبان حزب خود تلقی گردند . آنها مثل مردم هستند که ، چنانکه گفته میشود ، میخواهند " نتیجه کار خود را ببینند " . برای کمیونستها " خدمت به منافع حزب " یک احساسی مذهبی نیست . بهمین جهت بسیج آنها در جهت این هدف بستگی به ارزشی دارد که کمیونستها به آن میدهند . هر کمیونست از درگیر شدن در حیات حزب خود یک انتظار دارد : احساس داشتن جایگاه خویش در جامعه از طریق متحول ساختن آن ، باور به برپا شدن آن ، لازمه اش قدرت سنجش این ثمر بخشی ست ، غنی کردن دانش و شخصیت خود ، و رشته های همبستگی و دوستی .

کار تحریر طرح جدید اساسنامه ، نظیر طرح قطعنامه ، بطور کامل در دستور قرار دارد . بنابراین من میخواهم فقط روی چند مساله تاکید کنم که نمیتوانند در کمیسیون تحریر (اساسنامه) مطرح نباشند .

دلیل وجودی اجتماع داوطلبانه مردان ، زنان و جوانانی که حزب کمیونست را تشکیل میدهند چیست ؟ من متذکر شدم که کسانی که از جامعه کنونی ناراضی هستند و مایلند به شیوه ای عمل کنند ، گوناگون و فوارند . چگونه میتوان حزبی بود که نه فقط این تنوع افکار ، انگیزه ها و آمال را می پذیرد و نه فقط آنها را بحساب می آورد بلکه با آنها زندگی

جلوه‌ای دیگر از برخورد سهل انگارانه با مسایل برنامه‌ای جنبش و نقد آن

<<اکبر>>

شکل ناقص و جویده و جویده مطرح کرده و سپس بطور یکجانبه مورد حمله و انتقاد قرار داده‌اند. البته توسل به چنین شیوه‌ای در مباحث، در جنبش ما تازگی نداشته و ندارد. و با وجود تمامی برخوردهای کلی در زمینه پذیرش دموکراسی و علنیت و احترام به نظر مخالفین، اما هر بار که اختلاف نظر مهمی بروز کرده است چنین روش‌هایی از این یا آن سو بکار گرفته شده است و... که خود داستان درازی دارد. در این مقاله تا آنجا که به اصل موضوع مورد بحث لطمه نخورد، به برخی از مهم‌ترین این موارد که در نوشته‌های این دو رفیق ارجمند ما موج میزند اشاره خواهد شد. البته در این بحث بیشتر به مقاله ر. رسول پرداخته شده است. زیرا که اولاً رسول تهیه‌کننده پیش‌نویس این طرح برنامه بوده است و اینطور که از مقاله‌اش برمی‌آید هیچکدام از مجموعه انتقادات و سئوالات مطرح شده پیرامون این طرح برنامه را وارد نمیدانند و همگی را صرفاً ایراداتی بی‌پایه می‌نامند. و ثانیاً به این علت که مقاله وی برغم کلی بودن، از چارچوب معینی برخوردار است.

بحث رسول به نقد دو مقاله حیدر و اکبر که در شماره‌های ۴۴ و ۴۳ اتحاد کار چاپ شده است، اختصاص دارد. از نظر وی طرح برنامه ارائه شده حاصل تدارک و کار جدی ایدئولوژیک - سیاسی طولانی و محصول فعالیت جمعی و سازمانی است، و پیرامون تمامی احکام و مواد آن بحث شده و یا نوشته یا مقاله‌های توضیحی ارائه شده است. به نظر ر. رسول تهیه چنین طرح برنامه‌ای و گنجاندن آن در دستور کنگره تشکیلات ما، گامیست در جهت کاهش بحران تشکیلات و مشکلات آن و... وی در جریان بحث خود تمامی استدلالها و تمامی انتقادات و سئوالات مطرح شده پیرامون طرح برنامه مورد دفاع خود را صرفاً "ایراداتی بی پایه" تلقی کرده است. رسول بر آنست که این طرح برنامه همانا جمع بست مواضع سازمان است و انتقاد به طرح برنامه همان انتقاد به مواضع سازمان می‌باشد! وی از چنین موضع غیرمستدلی انتقادات مطرح شده از جانب من و رحیدر را، انتقاد به

مواضع سازمان تلقی نموده و بدین ترتیب با دور زدن مسایل واقعی مطرح شده، بحث را تا حد "روزتان بخیر رفقای عزیز!" و... منتزل داده است!

تدارک طرح برنامه اخیر ؟ پشتوانه آن ؟

اما ر. رسول برای اثبات حکمش در زمینه تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و طولانی طرح برنامه توسط سازمان "دلایلی" نیز آورده و به مسایل مورد بحثی استناد جسته است. اما این دلایل رسول کدامند؟

وی در این زمینه نوشته است "قابل ذکر است که در چند سال اخیر، مسایل مربوط به فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، نقد استالینسم، دیدگاه ما نسبت به سوسیالیسم، اوضاع ایران و شرایط نوین بین‌المللی عمده‌ترین بحثهای سازمانی ما را تشکیل می‌داده که ۴۳ شماره اتحاد کار انعکاسی از آنها بوده است." و در ادامه همین بحث و کمی پائین‌تر گفته است که در همین فاصله "سیاستهای امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی را در مقیاس جهانی و منطقه‌ای و نیز سمت‌گیریهای دولت جمهوری اسلامی را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی و فرهنگی مورد نقد قرار داده و به عنوان سمت‌گیریهای ارتجاعی و ضد‌مردمی محکوم کرده و در برابر آن نظام سیاسی و اجتماعی و سمت‌گیری معینی را به عنوان آلترناتیو چپ انقلابی قرار داده‌ایم و براین پایه برنامه‌های پاره‌ای از نیروهای اپوزیسیون چپ را نیز از موضع مثبت و ایجابی به نقد کشیده‌ایم." و با این مقدمات نتیجه‌گیری میکند "در واقع، طرح برنامه جدید چیزی نیست جز جمع بست این مباحث بصورت یک کل که محصول فعالیت جمعی و سازمانی بوده است!" و بدنبال این تعریف بدون توضیح از طرح برنامه، باز بطور کلی و بدون هیچ استدلال مشخصی به این نتیجه می‌رسد که "بدون اغراق میتوان گفت که هیچ حکم و ماده‌ای در این برنامه وجود ندارد که قبلاً درباره آن بحث نشده و

در اتحاد کار شماره گذشته دو مقاله تحت عناوین "درباره طرح برنامه جدید انتقاد مستدل یا ایرادات بی‌پایه؟" و "آیا نمی‌توانیم طرح برنامه سازمان را تهیه کنیم؟" به قلم رفقا رسول و اسد چاپ شده است. موضوع این دو مقاله دفاع از "طرح برنامه" اخیراً ارائه شده در اتحاد کار شماره ۴۲ و تلاش برای اثبات آن است. نحوه برخورد هر دو مقاله با مجموعه انتقادات مطرح شده پیرامون "طرح برنامه" و نحوه استدلال آنها کمابیش یکسان است. یعنی رفقا از میان این انتقادات، برخی را به میل خود انتخاب و به

ته یا مقاله‌های توضیحی ارائه نشده باشد!" و بالاخره در توضیح تام و تمام تدارک ایدئولوژیک - سیاسی مورد نظر خود تا آنجا پیش میرود که در کمال تعجب می‌نویسد که "در این حرکت و تلاش جمعی، حیدر و اکبر خود مشارکت داشته‌اند و...."!؟

رسول به حیدر و اکبر مشارکت در تدارک ایدئولوژیک - سیاسی طرح برنامه‌ای را نسبت میدهد که وجود حیدر و اکبر اساسا از آن بی‌اطلاع است! و این تناقض نمی‌تواند از چشم ر. رسول عزیز ما مخفی مانده باشد و مخفی نیز نمانده است. اما رسول به سیاق روشی که برای اثبات نتیجه‌گیری‌های کلی و از پیش تعیین شده خویش پیش گرفته است ترجیح میدهد که از کنار این تناقض نیز بگذرد و قضیه را با عبارات ولحنی نظیر "این رفقا که گویی از خواب گران زمستانی برخاسته‌اند... و یا" روزتان بخیر رفقای عزیز....!" و یا "این گوی و این میدان" و توضیح ابتدائی‌ترین قواعد دموکراسی و علنیت که در تشکیلات ما جاری است فیصله دهد. و پس از ذکر تمامی این مقدمات و با این لحن، استاد مآبانه به حیدر و اکبر نصیحت کند که "بنابراین درست آنست که شما هم نقد طرح برنامه جدید را در دستور عاجل کارتان قرار دهید و از انجام آن شانه خالی نکنید!" ولی قضایای مورد بحث به این سادگی و بخصوص به این ترتیبی که ر. رسول عنوان کرده است، نمی‌باشند البته نیازی به گفتن ندارد که هر رفیقی میتواند به هر روشی و به هر لحنی برای اثبات نتیجه‌گیریهایش توسل جوید و قضایا را هر طور که دوست دارد مطرح نماید. ولی در عین حال دیگران هم حق دارند که این روشها و نتیجه‌گیریها را در پرتو واقعیات گذشته و حال و با آن روشی که درست میدانند مورد ارزیابی قرار دهند.

درباره این نتیجه‌گیریهای ر. رسول، و تا آنجا که به نگارنده این سطور مربوط میشود، قبل از هرچیز باید گفت که اکبر نه فقط هیچ نقش و مشارکتی در تدارک ایدئولوژیک - سیاسی این طرح برنامه نداشته، بلکه

نادیده بگیرد، و متأسفانه تا کنون چنین نیز کرده است!

ولی به نظر چنین میرسد که ر. رسول برغم تمامی تجارب گذشته درکی متفاوت از امر تدارک ایدئولوژیک - سیاسی "طرح برنامه" و چگونگی مشارکت جمعی تشکیلات در این تدارک دارد وی در این زمینه، همانطور که نقل شد، به نشریه اتحاد کار می‌پردازد و مباحث موجود در این ۴۲ شماره را بطور کلی دلیل انجام این تدارک تلقی نموده و سپس نتیجه‌گیری میکند که طرح برنامه مورد نظر وی در واقع جمع‌بست این مباحث در یک کل بوده است!

اول اینکه گویا ر. رسول فراموش کرده است که ضرورت تهیه "طرح برنامه" نوین از اولین شماره اتحاد کار اساسا مطرح نبوده است که بخواند تدارکی نیز پیرامون تهیه آن صورت گیرد ضرورت تهیه این طرح برنامه تنها در جریان کنگره فوق‌العاده آذر ماه ۶۹ و بدنبال تصویب قطعنامه‌ای در این کنگره بود که اصلا مطرح شد و سند آن در اتحاد کار شماره ۱۵ به چاپ رسید. تا قبل از این تاریخ، همانطور که شماره‌های قبلی اتحاد کار و تمامی اسناد سازمانی ما نشان میدهند، تحریر برنامه نوین اساسا موضوعیتی نداشت که بخواند مباحث تدارکاتی پیرامون آن صورت گیرد. البته رسول بدرستی میتواند بگوید که ما از صفر شروع نکرده و تمامی تجارب خود و تمامی مباحث تدارکاتی مربوط به تدوین برنامه قبلی و برنامه‌های قبل‌تر آنرا به خدمت گرفته‌ایم و در این صورت به تمامی مباحث مندرج در تمامی شماره‌های پیشین اتحاد کار و حتی به نشریات در راه کنگره قبلی و حتی مباحث و نشریات پیش از آن استناد جوید. اما موضوع از صفر شروع نکردن یک مسئله است و موضوع تدارک برای تهیه طرح برنامه نوین سازمان که بدنبال قطعنامه مصوبه کنگره آذر ماه ضرورت پیدا کرد مسئله‌ای دیگر. و بحث رفیق و ما نه پیرامون از صفر شروع کردن و غیر آن، که پیرامون موضوع مشخص مذکور در فوق است.

دوم اینکه رسول بنا به چه استدلال و بنا به کدام منطق مقالاتی را که بسته به

اساسا معتقد است که در شرایط کنونی بحران ایدئولوژیک و در وضعیت تشنگی فکری که پیرامون یک رشته از مهم‌ترین مسایل تئوریک - سیاسی و برنامه‌ای هنوز کار حداقلی صورت نداده‌ایم و برسر آنها بحث جدی را پیش نبرده‌ایم و پیرامون آنها در میان خود ما و نیز در سطح جنبش نظرخواه و تفسیرهای متفاوتی شکل گرفته است، نه اکبر و نه رسول و نه سایر رفقای ما قادر به تهیه برنامه‌ای قابل اتکا و نیز راهگشا برای جنبش ما نیستند! همه ما تجارب ناشی از تدارک و تهیه برنامه‌های گذشته را در اختیار داریم. باید به این تجارب تکیه کرده و بر این نکته آگاه باشیم که زیر سؤال بردن یک رشته مواضع انحرافی در پی بروز تحولاتی تکانه‌دهنده یک چیز است و نقد مستدل آنها و دست‌یابی به مواضع نوین چیزی دیگر. ما تنها از طریق نقد صریح و مستدل مواضع انحرافی موجود در برنامه سابق تشکیلات در پرتو تحولات بویژه بین‌المللی اخیر است که میتوانیم مواضع جدید خود را توضیح و برای آنها دلایل قانع‌کننده ارائه دهیم بدون چنین نقدی از مواضع گذشته و بدون بحث و استدلال پیرامون مواضع نوین، ارائه توضیحات غیرقابل تفسیر و برخوردار از پشتوانه‌های ضرور، غیرممکن و غیرعملی است. و تا زمانی که به چنین کاری دست نزده و مشارکت عموم تشکیلات را از طریق مکانیسم‌های شناخته شده در چنین روند تدارکاتی تامین نکرده و حاصل آنرا جمع بندی نکرده باشیم، هر اقدامی در زمینه تهیه بلاواسطه "طرح برنامه"، عملا اقدامی است شتابزده، اراده‌گرایانه و تجمل‌گرایانه. چنین اقدام اساسا تدارک نشده‌ای بنابه تمامی دلایل پیشگفته متحد شدن بیشتر تشکیلات را در پیش نداشته و هیچ نقش واقعی در کاهش مشکلات عدیده آن ایفا نمیکند و تنها راه را بر بروز ابهامات و تفاسیر جدید می‌گشاید. در این باره، نکاتی که به نظر نگارنده می‌رسید در مقاله "تدوین طرح برنامه جدید: به چه منظور؟ و به پشتوانه کدام کار جدی تئوریک - سیاسی؟" نوشته شده است البته ر. رسول ما اگر بخواند میتواند تمامی آنها را

تحولات جاری و در برخورد با مسایل سیاسی و تنوریک روز جنبش در نشریه ماهانه اتحاد کار چاپ شده و میشوند را همانا تدارک ایدئولوژیک - سیاسی طرح برنامه مورد نظر خود تلقی میکند و بر همین مبنای نادرست حیدر و اکبر را به دلیل نوشتن مقاله در نشریه، در این تدارک شریک میدانند! اصلا اگر ما تدارک ایدئولوژیک - سیاسی را در دستور کار تشکیلات قرار داده باشیم مگر نباید برای اطلاع تشکیلات و نیز جنبش در جایی و در سندی این تصمیم خود را اعلام کرده باشیم؟ علاوه بر این، هر رفیقی که تنها شاهد برگزاری یک کنگره نسبتا جدی و تدارک ایدئولوژیک - سیاسی آن بوده باشد، نیک میدانند که تهیه مقالات جاری پیرامون مسایل سیاسی - تنوریک مطروحه یک چیز است و تدارک ایدئولوژیک - سیاسی برای تهیه برنامه چیزی دیگر. البته در سطور بعد، با استناد به یکی از مقالات تنوریک اتحاد کار، به عنوان نمونه، نشان داده خواهد شد که مقالات تنوریک جاری مندرج در نشریه نیز در غالب موارد توضیح دهنده مواد و احکام طرح برنامه مورد دفاع ر. رسول نبوده و استناد به آنها خود منشاء بروز مسایلی جدید پیرامون آن می باشد.

اما از این بحث که بگذریم، رسول عزیززی که بنادرست مباحث جاری مندرج در ۴۲ شماره اتحاد کار را بطور کلی دلیل تدارک همه جانبه صورت گرفته برای تهیه طرح برنامه اخیر میدانند، بنابه صورت جلسات ک. م. س در همین زمینه باید بخوبی آگاه باشد که با توجه به اینکه " رهبری سازمان طی دو ساله پس از کنگره به دلایل گوناگون امکان تدارک موثر مباحث مربوط به برنامه را نیافت و این در حالیست که تحولات دو ساله فوق بر لیست موضوعات مورد بحث افزوده شده است."، " کمیته مرکزی سازمان در جلسه مرداد ماه ۷۱ که جهت تعیین موضوعات و نحوه تدارک کنگره برگزار نموده بود با توجه به شرایط پیشگفته با رای اکثریت خود تصویب نمود تدوین مواضع تنوریک - سیاسی سازمان و ارائه پلاتفرم سیاسی در دستور قرار گیرد. تدارک بعدی این بخش از

موضوعات کنگره به قسمی پیش رفت که مجددا موضوع برنامه پیش کشیده شد و مطالبی تحت عنوان طرح برنامه جدید سازمان به اجلاس بعدی کمیته مرکزی ارائه گردید" به نقل از پیشنهاد شماره ۲ مندرج در گزارش پلنوم ک. م. س اتحاد کار شماره ۴۲ - از این نقل قول نیز میتوان، تا آنجا که به بحث ما مربوط میشود، به این نتیجه رسید که اکثریت ک. م. س حداقل تا مرداد ۷۱ به دلیل ضعف تدارکاتی نظرش بر تهیه پلاتفرم - و نه برنامه - بوده است، حال چه شد که رفقای ه. ا بجای اجراء این مصوبه ک. م. س اقدام به تهیه طرح برنامه ای نمودند که ر. رسول برای اثبات آن بنادرست به ۴۲ شماره نشریه اتحاد کار استناد میکند، امری است جداگانه.

علاوه بر این، ر. رسول که بطور کلی مینویسد " بدون اغراق میتوان گفت که هیچ حکم و ماده ای در این برنامه وجود ندارد که قبلا درباره آن بحث نشده و نوشته یا مقاله های توضیحی ارائه نشده باشد"، بهتر بود که بجای این کلی گویی به آن مقاله های توضیحی مورد نظر در زمینه نقد احکام و مواد غلط موجود در برنامه سابق و چگونگی دستیابی به احکام و مواد نوین در طرح برنامه اخیر، بطور مشخص استناد میکرد. در این باره در مقاله های ر. حیدر و من موارد متعددی سنوال بدن پاسخ در این زمینه مطرح شده بودند که متاسفانه ر. رسول همه آنها را نادیده گرفته است تا بتواند به نتیجه گیری غیرمشخص خود دست یابد. ر. رسول حتما میدانند که برخی از همین مسایل پاسخ داده نشده حتی در قطعنامه مصوبه کنگره قبلی به صراحت مطرح شده اند. در آن قطعنامه تنها به زیر سنوال بردن برنامه قبلی سازمان و ضرورت تهیه طرح برنامه نوین اکتفا نشده بود و بدرستی در توضیح این ضرورت اضافه شده بود که " باید درباره مقوله های دوران تاریخی کنونی، تضادهای اصلی جهانی و نقش و جایگاه هر یک از آنها در تحولات جهان امروز"، " در رابطه با جهت و آینده پروسترویکا در شوروی و نیز در زمینه مسایل جدید مطروحه در جنبش جهانی کمونیستی نظیر اشکال مالکیت اجتماعی

در سیستم سوسیالیستی، رابطه برنامه ریزی و بازار در تنظیم اقتصاد سوسیالیستی، چگونگی ساختار حاکمیت سوسیالیستی و سازماندهی خودگردانی توده ای و تلفیق دموکراسی نمایندگی با دموکراسی مستقیم، کیفیت رابطه بین حکومت های خودمختار با حکومت مرکزی در سوسیالیسم و رابطه بین ملاک های عموم بشری و طبقاتی، می بایست کار تنوریک در سازمان تشدید شده و مواضع سازمانی در موارد فوق تعیین گردد." و واقعیت این است که کار پیرامون این مواد در این فاصله به دلایل گوناگون هیچگاه در دستور کار تشکیلات قرار نگرفت و به تبع آن نتوانستیم پیرامون آنها و نیز نقد برنامه قبلی کار جدی تنوریک - سیاسی (پیش ببریم و مقاله و یا مقاله های توضیحی در این زمینه ها تهیه کنیم.

ما البته به روال معمول کار هر جریان سیاسی دیگری بسته به مورد درباره این یا آن مسئله روز مقاله های تنوریکی داشته و برنامه این یا آن جریان را به نقد کشیده ایم. اما این نقدها از موضعی معین و با روشی معین صورت گرفته اند که در اینجا به یکی از این نقدها که به پیش نویس برنامه جدید راه کارگر پرداخته شده است اشاره میشود تا مشخص گردد که این رشته نقدهای تنوریک تا چه حد توضیح دهنده و اثبات کننده طرح برنامه اخیر می باشند!

همانطور که رفقا میدانند در شماره های ۲۰ و ۲۱ اتحاد کار، مقاله ای طولانی و دنباله دار و متاسفانه بدون امضاء تحت عنوان " کمونیستها و مسئله دولت، نقدی بر پیش نویس جدید راه کارگر" درج شده است. در پاراگراف نخست این مقاله پس از اشاره ای کوتاه به تدارک نخستین کنگره راه کارگر و بولتن شماره ۸ مباحثات این کنگره که حاوی پیش نویس جدید برنامه راه کارگر می باشد بدرستی نتیجه گیری میشود " این پیش نویس جدید در مقایسه با پیش نویس قبلی برنامه راه کارگر تغییرات مهمی را بویژه در یک رشته مسائل اساسی ایدئولوژیک - سیاسی منعکس میکند. از جمله حذف دیکتاتوری پرولتاریا، مارکسیسم - لنینیسم و جمهوری دمکراتیک خلق

نمود . و اگر بدرستی توضیحات بسیار مختصر کمیسیون برنامه راه کارگز پیرامون حذف سه حکم مذکور در فوق از پیش نویس برنامه سابقش و نیز توضیحات مهرا در این باره ، ناکافی دانسته میشود و به همراه نقد آن ، دهها سوال مطرح و نشان داده میشود که چگونه راه بر انواع تفسیرها از مواضع راه کارگز در این موارد هموار است ، چرا باید در نقد " طرح برنامه " خود روشی متفاوت بکار گرفته شود . و هر رفیقی که تا حدودی با مسایل جنبش ما آشنا باشد میداند که حذف مواردی نظیر " دیکتاتوری پرولتاریا " ، " مارکسیسم - لنینیسم " ، " جمهوری دموکراتیک خلق " ، " دوران تاریخی کنونی و مضمون آن " و " انترناسیونالیسم پرولتری " از طرح برنامه سابق و دادن تغییرات در یک رشته دیگر از مسائل مهم برشمرده شده از قبل ، در غیاب حداقل توضیح و استدلال راه را بر انواع و اقسام تفسیرها و برداشت های متفاوت نسبت به مواضع تشکیلات گشوده و خود منشاء بروز مسایل و ابهامات جدیدتری گشته و می گردد . چنین برخوردی با مسایل مهم مورد بحث ، عملا هیچ مفهومی جز سهل انگاری در برخورد با مسائل برنامه ای جنبش ندارد .

به نظر نگارنده ، همانطور که در مقاله قبلی آمده است مطرح برنامه سابق بدرستی از جانب کنگره قبلی زیر سوال رفت . تحولات بعدی بویژه بین المللی صورت گرفته از آن مقطع به بعد همگی تأییدی بوده اند بر صحت آن تصمیم ، آن برنامه بویژه با این تحولات ، دیگر هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ مضمون در موارد متعدد کهنه شده و پاسخگو نمی باشند و باید اساسا تغییر کند . اما دستیابی به مواضع نوین چیزی نیست که بتواند بدون نگاه رودررو به مواضع گذشته و نقد مستدل آنها صورت گیرد . و برای این نقد مستدل و بدین ترتیب شالوده مشخص دادن به مواضع نوین ، باید کارکرد و تدارک لازم دید . تنها در این صورت است که میتوان سخن از گام نهادن در جهت تخفیف بحران کنونی نمود . ادامه دارد

به بررسی طرح برنامه مورد دفاع شما ، حداقل از یک زاویه پردازیم . اتخاذ چنین روش واحدی ما و شما را مشترکا به این نتیجه میرساند که بنویسیم : " طرح برنامه " جدید در مقایسه با برنامه قبلی سازمان تغییرات مهمی را بویژه در یک رشته مسایل اساسی ایدئولوژیک - سیاسی منعکس میکند . از جمله این تغییرات مهم عبارتند از حذف " دیکتاتوری پرولتاریا " ، " مارکسیسم - لنینیسم " ، " جمهوری دموکراتیک خلق " ، " دوران تاریخی کنونی و مضمون آن " و " انترناسیونالیسم پرولتری " . علاوه بر این باید باز مشترکا اضافه کنیم که در این طرح برنامه جدید یک رشته موارد مهم دیگر نظیر " مرحله انقلاب ایران " ، " ساخت طبقاتی ایران و نقش طبقه کارگر در آن " ، " ساخت چندملیتی ایران و مسئله ستم ملی " ؛ یا حذف و یا به شکلی دیگر مطرح شده اند . علاوه بر این ، باز به شهادت نشریه اتحاد کاروسایر اسناد سازمانی ، باید مشترکا نتیجه گیری کنیم که درباره دلایل حذف این مواد و احکام و یا چگونگی و چرایی تغییر برخی از آنها ، هیچ مقاله توضیحی توسط هیچ ارگان و هیچ رفیقی تا کنون تهیه نگردیده و بالطبع چاپ نیز نشده است . من این نتیجه گیریها را صرفا از طریق مقایسه مستند برنامه سابق با طرح برنامه جدید و با استناد به روش مذکور در نقد پیش نویس جدید برنامه راه کارگز استخراج کرده ام . اگر ر. رسول با این نتیجه گیریهای فوق کماکان مخالف است ، لازم و ضروری است که برای روشن شدن ذهن همه ما ، این بار نه بطور کلی بلکه بطور مشخص ، به آن مقاله یا مقاله های توضیحی که پیرامون علل این موارد حذف شده و تغییر یافته نوشته شده است استناد کند ، که البته چیزی برای استناد در این باره وجود ندارد . آری ر. رسول ، نمیتوان با یک نیش قلم و بدون حداقل بحث و ارائه استدلال در سطح تشکیلات و جنبش یک رشته از مهم ترین احکام و مواد برنامه سابق را حذف و رشته ای دیگر را تغییر داد و در عین حال سخن از تدارک ایدئولوژیک - سیاسی کافی و در زمینه تهیه طرح برنامه اخیر

" مقاله سپس سوال میکند که " چه دلیلی این تغییرات را توضیح میدهند ؟ " و بدنبال آن " توضیح بسیار کوتاه " کمیسیون برنامه راه کارگز را ناکافی دانسته و می نویسد " ولی این توضیحات سنوالات بیشتری را برمی انگیزد : آیا حذف دیکتاتوری پرولتاریا از برنامه صرفا بخاطر جنبه تبلیغی مساله صورت می گیرد یا آنکه از لحاظ تئوریک نقی شده و نه فقط از برنامه بلکه بطور کلی از فرهنگ سیاسی راه کارگز حذف میگردد ؟ آیا مارکسیسم - لنینیسم فقط از برنامه سیاسی حذف می گردد یا آنکه رفقا اصولا استفاده از این ترم را دیگر کهنه شده و نادرست میدانند ؟ کمیسیون برنامه به این سنوالات پاسخ های مشخص نداده است و به این ترتیب راه را برای تعبیر و تفسیرهای مختلف از مواضع پیش نویس جدید برنامه راه کارگز باز گذاشته است . " مطلب سپس به مسئله حذف جمهوری دموکراتیک خلق پرداخته و سوال میکند " پیش نویس جدید برنامه راه کارگز با رد جمهوری دموکراتیک خلق چه چیزی را بعنوان آلترناتیو جایگزین آن می سازد ؟ " و در پاسخ با توضیح اینکه کمیسیون برنامه " فقط بطور کلی از یک جمهوری دموکراتیک و مردمی صحبت میکند " به تفاوت های میان جمهوری دموکراتیک خلق و جمهوری دموکراتیک و مردمی اشاره میکند و توضیحات کمیسیون برنامه راه کارگز را ناکافی دانسته و مورد نقد قرار میدهد . مقاله پس از این مقدمات ، به بحث اصلی خود درباره " حذف دیکتاتوری پرولتاریا " پرداخته و با نقد مقاله توضیحی ر. مهرا در همین شماره بولتن مباحثات به اثبات " چرایی دیکتاتوری " و توضیح " دیالکتیک دموکراسی و دیکتاتوری در جامعه طبقاتی " می پردازد . آوردن این نقل قول ها بویژه برای ر. رسول فراموشکار ما لازم بود چرا که مستقیما به بحث اصلی ما برمی گردد .

خوب ر. رسول گرامی ، اگر باید به روشی واحد ، و نه متفاوت ، به نقد طرح برنامه دیگران و نقد طرح برنامه خود همت گماریم ، بیا و مشترکا و با همان روش مذکور در مقاله مربوط به نقد پیش نویس برنامه جدید راه کارگز

اختلاف حقیقتا بر سر چیست ؟

(بخش دوم و پایانی)

<< علی >>

بیانیه مشترک و زیر نویس های آن (منتشره در اتحاد کار شماره ۴۱)

بلوک طبقاتی دولت آلترا تئو ج - راه کارگر) " ... همه کسانی که از طریق فروش نیروی کار خود و در استخدام دیگران گذران می کنند جزو طبقه کارگر هستند، صرف نظر از اینکه کارشان عمدتا فکری است یا یدی و طبقه کارگر محدود به کارگران بخش صنعتی "نیشود"

پیرامون شیوه برخورد با خرده بورژوازی ج- راه کارگر) " ... کارگران یعنی همه مزد و حقوق بگیران ... اقشار خرده بورژوازی یعنی آنان که زندگی خود را از طریق به استخدام در آمدن نزد دیگران بلکه بصورت مستقل می گذرانند ... " با دقت بیشتر در زیر نویس فوق الذکر معلوم میشود که مرکزیت راه کارگر خرده بورژوازی را با مفهوم "استخدام ناپذیر" و در مقابل کارگران را به مفهوم "استخدام پذیر" بکار میبرد. آری! اینک با "عالی" ترین فرآورده های ترمینولوژی مرکزیت راه کارگر روبرو هستید: رفقا از جمله می فرمایند "طبقه کارگر محدود به کارگران در بخش صنعتی نیست"، بخش کارکنان صنعتی همان پرولتاریا هستند و هر کس که با مارکسیسم آشنایی دارد، میدانند که طبقه کارگر فقط پرولتاریا نیست. خوب! این بدیهی گویی ها را همانطور که در سطور پیشین گفتیم باید به حساب رد کم کردن گذاشت. مساله مرکزیت راه کارگر که اینها نیست! مساله این است که رفقا از پایگاه طبقاتی کارمندان - مهندسان، افسران و ... دفاع می کنند و بطور روشن تر یعنی اینک یک کارمند عالی رتبه . یک مهندس عالی رتبه و جناب سرهنگ و

آن آقای پزشک جراح که در هر عمل جراحی چند صد هزار تومان مزد میگیرد (که این یکی اتفاقا کارش هم یدی و هم فکری است) همان "مزد و حقوق بگیران" هستند که از طرف مرکزیت راه کارگر به مقام طبقاتی کارگر مفتخر میشوند. همانطور که پیشتر گفتم طبقه اجتماعی یک پدیده عینی است و از پیش خود نمی توان تعاریف - من در آورده - ارایه داد، چه کسی نمیداند که بسیاری از کارکنان دولتی و بخش خصوصی خود از استثمار سرمایه داری سهم می برند و در استثمار شریکند. بسیاری ماموران دولت که به انواع فسادهای اداری و سوء استفاده از موقعیت شغلی آلوده اند. در زندگی روزمره اینها امروری روشن هستند، اگر شما توانستید یک نفر آقای مدیر عامل پیدا کنید که به او بگویند: کارگر! و بر عکس اگر توانستید جرات کنید به کارگری بگویید که با مدیران و مهندسان هم طبقه بوده و دارای منافع طبقاتی یکسان است! همانطور که راه کارگر نمی پذیرد که آنها مثلا راه تکنو کرات نیز بنامند.

این فقط طبقات حاکمه هستند که آگاهانه سعی در پنهان کردن مرزهای واقعی طبقات دارند یا تلاش میکنند تا آن مرزها را در هم بریزند تا بدینوسیله از خود آگاهی طبقاتی جلوگیری کرده ماهیت طبقاتی حکومت خود را بپوشانند. وقتی خمینی حضور انبوه کارگران را در اولین ماه مه بعد از انقلاب دید که چگونه مستقلا به میدان آمدند وحشت زده چاره کار را در نفی موجودیت آنان دید و با حيله آخوندی گفت "همه کارگرند ... خدا هم کارگر است". و یا توکلی پادروی ارتجاعی ترین جناح بورژوازی ایران

وزیر کار خمینی - احمقانه فکر میکرد با بکارگیری اصطلاح "کار پذیر" موجودیت طبقه کارگر ایران را نفی کند. رفقا ما که نباید تعارف کنیم! چه فرقی بین اصطلاح "استخدام پذیر" شما و "کار پذیر" آنان است؟! آری این است که ما را مجبور می کند تا در مقدمه این نوشته مروری مجدد بر مفاهیم مارکسیستی بکنیم - در آنجا یادآوری کردیم که از جمله شاخصهای عینی برای درک مرزهای اجتماعی یک طبقه، همانا عبارتست از سهمی از ثروت (در آمد) اجتماعی که نصیب آنان میشود - مرکزیت راه کارگر این شاخص مارکسیستی را قبول ندارد. در برنامه راه کارگر آمده است: "برای اینکه آزادی های سیاسی کامل ... معنای واقعی داشته باشد ... باید کارگران (یعنی ...)، تهیدستان، خانه خرابان و اقشار کم بضاعت ... بتوانند ... همه امور کشور را واقعا بدست گیرند و این جز با درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری، ... امکان پذیر نیست". "سوسیالیسم فقط بر پایه همین دموکراسی واقعی، یعنی ... فرمانروایی اکثریت استثمار شده بر اقلیت بهره کش میتواند شکل بگیرد. این دموکراسی کامل ... چه رابطه ای - فی المثل - بین مدیران موسسات (که حقوق بگیر هستند و مرکزیت راه کارگر آنها را جزء طبقه کارگر میدانند) و تهیدستان و خانه خرابان هست که آنها باید متحدان ماشین دولتی سرمایه داری را در هم بشکنند؟! و "دموکراسی کامل" را بوجود بیاورند؟ آیا در عبارت "فرمانروایی اکثریت استثمار شده بر اقلیت بهره کش" منظور از اکثریت استثمار شده از جمله همان "طبقه کارگر" ی است که مرکزیت راه کارگر میگوید "یعنی همه مزد و حقوق بگیران"؟! "بیچاره" آقای پزشک جراح که از حال زار خویش بیخبر است امیداند که جزء اکثریت استثمار شونده است! بدیهی است که مساله بر سر چند عدد پزشک جراح یا عمومی یا مهندس عالی رتبه یا پایین رتبه و کارمند (از هر نوع آن) نیست، یقینا بسیاری از پزشکان مردم دوست و مهندسان خدمتکار به جامعه و کارمندان شریف. بحث بر سر مخدوش کردن مرز واقعی طبقات است که نتیجه اش نفی مبارزه طبقاتی است. مساله بر سر این است که کسانی که چنین کاری می کنند (مرکزیت راه کارگر) آنگاه وقتی گفته میشود که حزب کمونیست باید مبارزات ترقیخواهانه خرده بورژوازی را

نیز سازمان بدهد، فریاد وامصیبتا! سر می‌زنند و آنرا ناقض هویت طبقاتی (۹) حزب کارگری (حزب همه مزد و حقوق بگیران!) میدانند!

بر گردیم به بیانیه مشترک- پیرامون شیوه برخورد به خرده بورژوازی-

"ما (راه کارگر) معتقدیم ... تاکید برنامه ای و عملی بر سازماندهی طبقاتی فقط کارگران ... و عدم سازماندهی طبقاتی (خواستهای طبقاتی) اقشار خرده بورژوازی ... ضرورت دارد ... ما خواستهای طبقاتی خرده بورژوازی را سازمان نمی دهیم اما مبارزات آنان در راستای آزادی و دمکراسی را حمایت و بهر شیوه ممکن تقویت می کنیم"

- "عدم سازماندهی طبقاتی" (۹)، سازمان میشود که از نظر رفقا سازماندهی بر دو گونه است: سازماندهی طبقاتی و سازماندهی غیرطبقاتی!!، رفقا! در رابطه با یک طبقه (قشر) معین سازماندهی غیر طبقاتی کدامست؟! و یا رفقا می گویند "خواستهای طبقاتی خرده بورژوازی را سازمان نمیدهیم". "خواست" را چگونه سازمان میدهند؟! ما تا بحال میدانستیم که "نیرو" یا "اراده - عمل - اقدام" را سازمان میدهند. بگذریم! اما وقتی می گویند "خواستهای طبقاتی خرده بورژوازی را سازمان نمیدهید" معنی اش آن است که گویا خواستهای غیر طبقاتی آنها را سازمان می دهید! خوب! این "خواستهای غیر طبقاتی خرده بورژوازی" کدامها هستند؟! شما فقط از "آزادی و دمکراسی" نام بردید. آیا از نظر شما گزیت راه کارگر آزادی و دمکراسی مورد نظر خرده بورژوازی خواستهای غیر طبقاتی هستند؟ اگر بلی، پس چرا نمی گویند که "خواستهای خرده بورژوازی در مورد آزادی و دمکراسی را سازمان می دهیم"؟ اگر آزادی و دمکراسی مورد نظر اقشار و طبقات مختلف مضمون طبقاتی ندارد، آنگاه معنی آن این است که: از نظر مرکزیت راه کارگر آزادی و دمکراسی مورد نظر خرده بورژوازی همان آزادی و دمکراسی مورد نظر طبقه کارگر است و به همین قیاس آزادی و دمکراسی مورد نظر بورژوازی هم با خواست طبقه کارگر برای آزادی و دمکراسی یکی است. به بازی گرفتن مفاهیم مارکسیستی نتیجه اش بهتر از این نخواهد بود.

معلوم است که مرکزیت راه کارگر وظیفه خود را فقط سازماندهی "طبقه کارگر" (همه مزد و حقوق بگیران) اعلام می کند اما حاضر نیست صاف و پوست

کنده بگوید که به سازماندهی هیچ قشر و طبقه دیگری کاری ندارد. رفقا مردد، دو دل و اندیشناکند، به توهم پراکنی متوسل میشوند، من در صفحات پیش نظر خودم را در باره علت این رفتار گفتم.

وظایف کمونیستها در رابطه

با سایر اقشار و طبقات

این بحث را ابتدا در رابطه با اقشار و طبقات خلق (مردم) بررسی می کنیم. همچنانکه میدانیم مارکسیستها با تحلیل طبقاتی از جامعه میکوشند تا صف خلق و ضدخلق و نیروهای بینابینی را تشخیص داده و استراتژی خود را برای تنظیم صف آرای قوای طبقاتی ترسیم کنند، بر این اساس:

الف - بسیج حداکثر قوای ممکن (یعنی در این کار بعنوان مثال نباید حتی در جذب یکنفر کوتاهی کرد)

ب - تلاش برای تامین رهبری طبقه کارگر، ج - در مورد نیروهایی که جذب آنان به صف انقلاب میسر نکرده تلاش برای بی طرف کردن هرچه بیشتر آنان. د - کوشش پیگیر برای ایجاد تفرقه هرچه بیشتر در بین نیروهای دشمن و بر این اساس کسب آمادگی دائمی برای تهاجم با حداکثر قوا به ضعیف ترین حلقه زنجیر ارتجاع حاکم.

همچنین تضاد بین طبقات و اقشار خلق آشتی ناپذیر نبوده مسنولیت حل مسالمت آمیز این تضادها و هدایت و جذب این اقشار در درجه اول بعهده پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن است اگر تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب امری است که با داوطلبی اقشار و طبقات خلق در پذیرش آن فراهم میشود - یعنی اینکه رهبری پرولتاریا را نمیتوان بزور تامین کرد - آنگاه چگونه میتوان نسبت به سازماندهی و ارتقای سطح مبارزات و تهذیب برنامه های سایر اقشار خلق بی تفاوت بود، چنین بی تفاوتی بی در عمل فقط یک معنی دارد، و آن خالی کردن عرصه برای بورژوازی است. رهایی اقشار و طبقات خلق و از جمله خرده بورژوازی، فقط بدست پرولتاریای آگاه شدنی است اما آنان تنها طی تجربیات روزمره مبارزات اجتماعی خود امکان دارند تا به این حقیقت نزدیک و نزدیک تر شوند و این فقط با شرکت فعال کمونیستها در مبارزات آنان نیز و سازماندهی آن مبارزات نیز، شدنی است (ضمن اینکه همواره باید با خواستهای ارتجاعی و

همواره باید با خواستهای ارتجاعی و عقب مانده آنان مقابله نمود) مرکزیت راه کارگر معتقد است: اگر حزب کمونیست به سازماندهی مبارزات ترقی خواهانه خرده بورژوازی نیز بپردازد این امر منجر به دنباله روی طبقه کارگر از خرده بورژوازی خواهد شد.

منشاء اصلی چنین اعتقادی نه در یک خطر واقعی بیرونی بلکه در عدم اعتماد به خود است انقلاب جسارت می طلبد ما نباید محافظه کار باشیم

رفقا مواردی از دنباله روی جنبش کمونیستی ایران از سایرین را برمی شمارند اما بطرز ساده و مکانیکی و بسان مردم عادی، اینرا ناشی از همنشینی با مردم ناباب (شرکت در مبارزات خرده بورژوازی) می پندارند. اگر جنبش فدایی در دوره ای توانست با دفاع از خواستهای حق طلبانه مردم اعتماد اقشار وسیعی از آنان را جلب کرده و در سازماندهی مبارزاتشان شرکت کند (مبارزات کارگران، جنبش های دهقانان - ترکمن صحرا - خلق کرد و...) این نه ایراد آن جنبش بلکه از افتخارات آن است ضعف اساسی جنبش انقلابی کمونیستی - در دوره مزبور - آن بود که نتوانست - تفهیمید که باید - اینهمه را در خدمت رشد خود آگاهی طبقه کارگر بکار گیرد. راه کارگر در برنامه خود از جمله انجام برخی اقدامات به نفع بخشی از دهقانان را پیش بینی کرده است (اولا آیا این خواستها طبقاتی هستند یا غیرطبقاتی!!!) اما:

منطقا بخشی از دهقانان باید برای تحقق خواستهای مزبور مبارزه کنند، آنگاه از نظر مرکزیت راه کارگر، حزب کمونیست حق ندارد در سازماندهی این مبارزات شرکت کند - حزب کمونیست فقط باید مبارزات کارگران را (خواستهای طبقاتی کارگران را) سازمان دهد - خوب پس معلوم نیست برای آن خواستهای دهقانی که در برنامه راه کارگر آمده چه کسی باید مبارزه کند - شاید باید بدون مبارزه و خودبخود متحقق شود!! یا اینکه نه دهقانان باید صبر کنند یا هر کاری دلشان میخواهد بکنند "ما" کاری به کار آنان نداریم!! - فقط دعا کنند که حزب کمونیست پیروز شود آنگاه آن خواستهای دهقانی را به دهقانان پیشکش میکند - البته بدون اینکه به آنها نزدیک شود - و کاملا از دور - آنقدر دور! که شائبه هیچگونه "آلودگی" به طبقات غیر "کارگر"ی پیش نیاید!!

رفقای راه کارگر در مباحثات نشان داده‌اند که موضوع رابطه با خرده‌بورژوازی برایشان مهم است از این روی من باز هم به این بحث ادامه میدهم .

یک صیاد آزاد میتواند به عضویت حزب کمونیست درآید - طبعا پذیرش عضویت او با هیچ منع اساسنامه‌ای به لحاظ موقعیت شغلی او روبرو نیست - صیاد آزاد یعنی کسی که در استخدام شرکت دولتی شیلات نیست ، او کسی است که در تعریف راه کارگر از طبقه کارگر و زحمتکشان نمی‌گنجد - چون زندگی خود را بطور مستقل می‌گذراند - از نظر مرکزیت راه کارگر خرده‌بورژوا محسوب میشود حال اگر این صیاد آزاد در بین همکاران خود رفقای کمونیستی داشته باشد ، آیا مجاز است از جمع آنان یک محفل کمونیستی تشکیل دهد ؟ اگر بلی آنگاه حزب کمونیست مورد نظر مرکزیت راه کارگر ، این محفل را از شرکت در مبارزات صیادان منع میکند یا می‌گوید : شرکت کنید اما در مبارزات پیشرو نباشید و اگر پیش افتادید آنگاه حزب کمونیست رابطه خود را با شما قطع خواهد کرد - زیرا در غیر اینصورت حزب کمونیست در سازماندهی مبارزات اقشار " استخدام‌ناپذیر " (یعنی " خرده‌بورژوازی ") شرکت کرده و این یعنی دنباله‌روی " طبقه کارگر " (همه مزد و حقوق‌بگیران) از خرده‌بورژوازی ! و قس علیهذا هر آدم عاقلی میداند که در مبارزات گروه‌های مختلف اجتماعی محافل احزاب در میان آن گروه‌ها برای هدایت این مبارزات هماهنگ با برنامه حزب خود تلاش می‌کنند و این یعنی تلاش برای کسب رهبری که به معنی تلاش حزب متبوع آن محفل است . تا اینجا سعی کردیم موضوع را تا حدی در حدود یک بحث نظری پیش ببریم اما در خاتمه این قسمت حیف است که ناگفته بگذاریم که : ایکاش آندسته از رفقای سابقه‌داری که در مقطع انقلاب بیشتر وقت خود را به جستجوی انقلاب در لابلای کتب گذراندند ، آمده بودند و با شرکت عملی در جنبش توده‌های پیا خواسته انقلاب واقعی را از نزدیک می‌دیدند - میدیدند آنگاه که نام سازمان بعنوان مدافع همه خواستهای حق‌طلبانه و دشمن هر نوع ظلم و ستم به میان توده‌ها رفت آنگاه دهان به دهان - سینه به سینه - پیچید تا در اقصا نقاط کشور ، در پشت کوه ، در آن روستا ، که شاید نامش را در نقشه نیز نتوان جست بسی

مبارزات حق‌طلبانه - خودبخود - خود را به پرچم فدایی آراستند . رفقای مرکزیت راه کارگر شما چگونه به مفاهیم حزب ، انقلاب و توده‌ها می‌نگرید ؟ حزب کمونیست (بخصوص در شرایط کشورهایمانند ما ؛ چیزی جز سازمان معدودالعده انقلابیون حرفه‌ای نیست آنگاه که انقلاب درگیرد ، آنگاه که توده‌ها پای به میدان نهند - کافی است . آوازه حق‌طلبی آن سازمان معدودالعده را شنیده باشند - آنگاه آنان خود آرم و بازوبند آنرا بخود می‌بندند خود سازماندهی میکنند - خود اعلامیه صادر میکنند و حتی خود می‌جنگند و وصیت میکنند که روی سنگ آرامگاهشان از آنها بنام عضو سازمان مورد علاقه‌اشان - نام ببرند . و شما ! میخواهید با خط‌کشی روی کاغذ تکلیف همه مرزها را در جامعه معین کنید !؟ .

آری در چنین زمانی واقعا خطر غرق شدن سازمان معدودالعده کمونیستهای انقلابی در دریای انبوه خلق وجود دارد - اما راهش بر خلاف آنچه شما فکر میکنید ، کنار کشیدن خود نیست . جای بسی تاسف است که هنوز کمونیستهای ایرانی (و بخصوص راه کارگر) انقلاب را نه از بررسی درسهای انقلاب ایران بلکه همچنان در اذهان مجرد خود تئوریزه می‌کنند . اتفاقا در همین انقلاب خودمان آن بخش از فدایی هنگامی به دنباله‌روی از رژیم خمینی افتاد که از شرکت در مبارزات مردم کنار کشید ، هر گام پس نشینی از شرکت فعال در مبارزات حق‌طلبانه مردم یک گام (و شاید چند گام) دنباله‌روی از ارتجاع را در برداشت آری تنها راه حفظ صف مستقل - تنها راه خودداری از دنباله‌روی از بورژوازی ، شرکت هرچه فعالتر در مبارزات همه مردم است و تنها راه غرق نشدن در آن مبارزات ، مارکسیست ماندن - به برنامه مارکسیستی در عمل وفادار ماندن - آن برنامه را همه جا تبلیغ کردن است ، تنها راه غرق نشدن آن است که همه جا بعنوان کمونیست حضور داشته باشیم - یعنی بتوانیم هرچه درست‌تر با تجزیه و تحلیل ماتریالیستی از وقایع روح سوسیالیستی را در میان توده‌ها پرورش دهیم و این همه را در خدمت ارتقای آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر بکار گیریم .

من تا اینجا سعی کردم مباحث را از مسایل مقدم‌تر شروع کرده و پیش بیایم اینک به آن بخش از بحث رسیدیم که

حقیقتا : ابعاد واقعی و ایدئولوژیک اختلافا ما و مرکزیت راه کارگر را نشان میدهد : جنبش اجتماعی طبقه کارگر تاریخی به طول تاریخ بورژوازی دارد این جنبش نیز مانند همه جنبش‌ها در طول تاریخ دارای یک جنبه خودبخودی و خودجوش است ، جنبش خودبخودی طبقه کارگر می‌تواند کارگران را متشکل کرده ، اتحادیه و سندیکا تشکیل دهد و علیه سرمایه‌داران مبارزه کند ، حکومت را مجبور به تصویب قوانینی به نفع کارگران نماید و فراتر از این حتی در انقلاب سیاسی شرکت کرده و حکومت سرمایه‌داران را سرنگون کند ، اما این طبقه کارگر هنوز طبقه کارگر آگاه به آموزش‌های سوسیالیسم علمی نیست و تمام مبارزات او هم ، هنوز بهیچوجه مبارزه در سوسیالیسم نیست ، تفاوت بین جنبش فوق‌الذکر و جنبش در راه سوسیالیسم ، تفاوت بین بورژوازی و سوسیالیسم است ما قبلا یادآوری کردیم که جایگاه تاریخی طبقه کارگر در انقلاب سوسیالیستی ، در براندازی سرمایه‌داری در معماری جامعه سوسیالیستی و تئوری‌های علمی هستند که حاصل کار دانشمندان می‌باشد و طبقه کارگر بخودی‌خود هرگز به این مفاهیم پی نخواهد برد هیچ جزئی از این تئوریا را کارگران کشف نکردند و بعنوان کارگر نیز هرگز نمیتوانند کشف کنند بخاطر درک ساده‌ای هم که گاهی اوقات از رابطه تئوری و پراتیک ، ارانه میشود . باید تاکید کرد که حتی نمیتوان گفت که تئوری سوسیالیسم علمی حاصل مذاقه و بررسیهای عالمانه دانشمندان از پراتیک اجتماعی طبقه کارگر است خیر ! بهیچوجه چنین هم نیست ، تنها کسانی میتوانند چنین فکر کنند که هنوز معنی علم را متوجه نشده‌اند یک تئوری علمی بر پایه تمام اندوخته‌های علمی بشر استوار است و با آنها رابطه هارمونیک دارد تنها با درک این معنی میتوان گفت که جمع‌بست علمی پراتیک اجتماعی کارگران در تکوین تئوری سوسیالیسم علمی نقش داشته است همانطور که پراتیک اجتماعی سرمایه‌داران و سایر طبقات هم مورد مذاقه دانشمندان در تدوین این تئوری بوده است .

من احساس میکنم که باید مکررا تاکید کرد که : مبارزه در راه سوسیالیسم برای طبقه کارگر بدون دستیابی این طبقه به آموزش‌های سوسیالیسم علمی امکان‌ناپذیر است ، طبقه کارگر به قوای خود هرگز نمیتواند به آموزش‌های

سوسیالیسم علمی پی ببرد . بنابراین :

وظیفه اصلی کمونیستها بردن آگاهی سوسیالیستی به میان طبقه کارگر است .

یعنی اگر عده‌ای از انقلابیون ، شب و روز در میان کارگران کار و زندگی کنند و اصلا بروند کارگری کنند ، در مبارزات کارگران در کمال صداقت و فداکاری پیش‌تاز باشند ، اعتماد کارگران را بخود جلب میکنند حتی کارگران را بخوبی سازماندهی کنند و از این قبیل...، تمام این فعالیت‌ها - هنوز فعالیت کمونیستی نیست اما اگر- فی المثل - عده‌ای از دانشجویان انقلابی با کارگران محافل بسازند و بفرض بتوانند آگاهی سوسیالیستی را در کارگران (ولو کارگران همان محافل) پرورش دهند ، آنگاه کار این آقایان دانشجویان در پارچوب یک فعالیت کمونیستی به حساب می‌آید .

بنابراین هرکسی که فقط طبقه کارگر ! طبقه کارگر ! بگوید و سازماندهی خواستهای طبقاتی طبقه کارگر را وظیفه درجه اول خود بشمارد و سخنی از کمونیسم نکوید و حتی رسماً اعلام کند که جامعه سوسیالیستی مورد نظرش میتواند با قوای خود طبقه کارگر و بدون مارکسیسم برقرار میشود ، نه تنها مارکسیسم را نفهمیده بلکه در شرایط امروزی ، ظن آن می‌رود که آگاهانه به نفی مارکسیسم رسیده باشد .

آگاهی سوسیالیستی را فقط از بیرون میتوان به میان طبقه کارگر برد .

کمونیستها در تمام عرصه‌های فعالیت نازراتی کارگران فعالانه شرکت کرده در میان آنان ، محفل‌های کمونیستی و انقلابی تشکیل میدهند ، آنان را در مقیاس سراسری و در ارتباط با حزب (سازمان انقلابیون) سازماندهی کرده و در خلال اینکار به وظیفه اصلی خود که تبلیغ و ترویج اندیشه‌های کمونیسم علمی است می‌پردازند

این وظیفه اصلی عمدتاً برپایه تجربیات و مشاهدات روزمره کارگران به پیش برده میشود ، آموزش‌های سوسیالیسم علمی را بیشتر و بهتر میتوان برپایه مصادیق مشخص و روزمره اجتماعی آنها برای کارگران توضیح داد و این یک کار تبلیغی است (و نه ترویجی) - بعلاوه به این روش میتوان عده بیشتری از کارگران را در مقیاس وسیع مورد آموزش قرار داد . تا اینجا معلوم میشود که در مجموعه وظایف ما تبلیغ از نقش برجسته‌تری برخوردار است (بعداً بازهم به اهمیت آن

خواهم پرداخت) از طرف دیگر ، طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد ، برای اینکه به خود آگاهی سوسیالیستی دست یابد ضروری است تا تمام طبقات و اقشار شهروندان (و نه فقط اقشار خلق) را به درستی بشناسد ، شناختی که بر پایه تحلیل مارکسیستی از کارکرد اجتماعی آن طبقات استوار است . شناختن یک طبقه اجتماعی در یک جامعه معین و بطور مشخص ، یعنی بررسی کارکرد اجتماعی و جاری آن و این به نوبه خود یعنی بررسی روابط آن طبقه با سایر طبقات و اقشار و نهادهای اجتماعی و بخصوص روابط متقابل با رژیم سیاسی حاکم و ... مناسبات درونی یک طبقه نیز بازتاب جایگاه اجتماعی آن است . طبقه کارگر باید بیاموزد تا چگونه در پس هر شعار ، یا موضع‌گیری سیاسی و یا اخلاقی هر یک از اقشار و طبقات که در قبال مسایل روزمره اجتماعی ابراز میشود ، شخصیت تپیک هر یک از شهروندان مثلاً یک دهقان ، یک فنودال ، یک سرمایه‌دار ، یک ملا ، تاجر ، تکنوکرات و ... را مورد تجزیه و تحلیل مارکسیستی قرار داده به ماهیت شخصیت واقعی آنان و مضمون واقعی ایدئولوژی‌های " مقدس‌شان " که آمیزه‌ای از دروغ و خرافه برای پاسداری منافع طبقاتی‌شان و توجیه آن منافع است ، پی ببرد طی چنین پروسه‌هایی طبقه کارگر به خود آگاهی سیاسی میرسد یعنی خودمقام و جایگاه تاریخی خود را خواهد شناخت

چنین شناختی (یعنی شناخت ماهیت واقعی طبقات دیگر برای پی بردن به جایگاه خود) صرفاً در محدوده مناسبات حرفه‌ای کارگران (یعنی چارچوب کارخانه) بدست نمی‌آید حزب کمونیست بدون حضور در میان سایر طبقات و اقشار جامعه (و یعنی میان طبقه سرمایه‌دار هم) نمی‌تواند چنین دانش سیاسی زنده و روزمره‌ای را به میان کارگران ببرد

آری منظور از این سخن که « آگاهی سوسیالیستی را فقط از بیرون میتوان و باید به درون طبقه کارگر برد » تنها این نیست که افرادی - یعنی روشنفکران انقلابی - خارج از طبقه کارگر باید به میان این طبقه بروند بلکه معنی کامل این سخن آن است که آگاهی سیاسی طبقاتی را نمیتوان صرفاً در محدوده روابط کارگران و کارفرمایان جست و به کارگران آموخت ، برای اینکار لازم است تا حزب کمونیست به میان تمام طبقات شهروندان

برود . سخن هنوز ادامه دارد :

طبقه کارگر پیشرو باید بتواند در برابر تمام و هر نوع ظلم و ستمی که در جامعه رخ میدهد اعم از اینکه مربوط به هر قشر و طبقه‌ای باشد ، پیش از هر نیروی دیگری به اعتراض بپردازد ، و بر پایه تحلیل ماتریالیستی از این بیدادگری‌های اجتماعی ، مواضع خود را وسیعاً تبلیغ کند ، برای اینکه این تبلیغات برد هرچه وسیع‌تری داشته باشد باید تبلیغاتی زنده و جاندار باشد ، یعنی بر پایه افشاکری‌های وسیع سیاسی انجام گیرد برای چنین افشاکریهایی حزب کمونیست مرتباً باید به جمع‌آوری اسناد - اسنادی گویا که قادر باشد عمق مقاصد رژیم را هرچه بیشتر و بهتر برملا کند - بپردازد ، اهالی کشورهای دیکتاتورزده‌ای مثل کشور ما بخوبی آموخته‌اند که دیوار موش دارد ، آنها سفره دلشان را پیش هرکس و هرجا باز نمیکنند ، طبقه کارگر آگاه تنها هنگامی که بطور مستمر و در کردار نشان دهد که علیه هر ظلم و ستمی و مدافع هر ستمدیده‌ای است و اینهمه را تنها بر پایه تحلیل مارکسیستی که تنها تحلیل درست از اوضاع است ، به انجام رساند ، شایستگی سیاسی خود را در عمل نشان داده و به این ترتیب میتواند و باید اعتماد اهالی معترض را واقعاً بدست آورد و آنگاه نه فقط محل تظلم آنان شود بلکه به چنان اسنادی دست یابد که افشای آنها در موازید میتواند تمام پیکره رژیم سیاسی حاکم را به لرزه درآورد ، طی چنین پروسه‌ای است که طبقه کارگر به آگاهی سیاسی کمونیستی دست می‌یابد و اینهمه تنها زمانی شدنی است که حزب کمونیست در میان تمام اقشار و طبقات شهروندان (و یعنی بورژوازی هم) حضور فعال داشته باشد . یعنی کمونیستها باید هم بعنوان مبلغ و هم بعنوان مروج و هم بعنوان تنوریسین و هم برای سازماندهی به میان همه طبقات بروند (و نه فقط اقشار خلق) . آیا هیچ قشر و طبقه‌ای ولو بورژوازی را میتوان پیدا کرد که در میان آنان گروه‌های نازاضی از حکومت موجود پیدا نشود (بخصوص در کشورهایی نظیر کشور ما) ، حزب پیشاهنگ پرولتاریا وظیفه دارد تا تمام این جریانهای اعتراضی - حتی جویهای باریکی از آنرا هم - جمع کرده و در رود خروشان انقلاب سرازیر کند . تنها شرط این کارها آن است که ما به عنوان کمونیست در میان طبقات و اقشار

شهروندان برویم

یعنی تبلیغات ما صرفا برپایه تحلیل مارکسیستی از اوضاع و نمودن راه‌حلهای کمونیستی، صورت گیرد. - ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب از جمله کشفیات مارکسیسم است، پرولتاریا هرگز خودبخود نمیتواند به این آگاهی سوسیالیستی-یعنی ضرورت تامین رهبری خود بر انقلاب - پی ببرد، این حقیقت را نیز نمیتوان در کلاس‌های آموزشی یا در محافل کارگری از طریق ترویج آن، به پرولتاریا - به مثابه یک طبقه و در مقیاس سراسری، آموزش داد.

پرولتاریا هنگامی که به عنوان یک طبقه، آغاز کند به اعتراض علیه ظلم و اجحافی که علیه دیگر گروه‌های مردم صورت می‌گیرد در راه وقوف بر این مسئولیت تاریخی خود (ضرورت رهبری انقلاب) گام برداشته است

یعنی پرولتاریا باید بیاموزد که علیه هر بیدادگری مربوط به هر قشر و طبقه‌ای که باشد اعتراض کند، و هنگامی که این آموخته خود را بکار می‌گیرد - یعنی آنرا طی مراحل تجربه میکند، در عین حال شروع به پی بردن به نقش تاریخی خود - که همانا رهبری تمام مبارزات برای براندازی سرمایه داری و برپایی سوسیالیسم است - میکند و پرولتاریا خودبخود قادر به انجام این کارها نیست - یعنی خودبخود به آنها وقوف نمی‌یابد - اینها کار حزب پیشاهنگ است که باید این امور را به طبقه کارگر یاد بدهد. به نظر می‌آید به این بحث ادامه داد: پرولتاریا تنها زمانی می‌آموزد که علیه هر بیدادگری مربوط به دیگران هم، اعتراض کند - که آموخته باشد که مبارزه او نباید صرفا مبارزه‌ای در راه خواسته‌های طبقاتی خودش (یعنی خواسته‌های طبقاتی پرولتاریا) باشد و فراتر از آن پرولتاریا باید بیاموزد که مبارزه در راه خواسته‌های صرفا طبقاتی خودش اصلا نباید هدف اصلی مبارزات او باشد تنها بدین ترتیب است که پرولتاریا از طبقه در خود خارج میشود و به آگاهی سوسیالیستی دست می‌یابد، تنها بدین ترتیب است که کارگر به کارگر کمونیست ارتقاء می‌یابد

پرولتاریا هنگامی میتواند به آزادی خود بیاندیشد که آزادسازی تمام جامعه را از قید ستم سرمایه‌داری، در دستور کار مبارزاتی خود قرار دهد

خیلی تفاوت است بین کارگری که به این مسایل پی برده و کارگری که این

موضوعات را نمیداند، اولی کارگر آگاه به آموزش‌های سوسیالیستی است و دومی فقط یک کارگر است، که حتی اگر در نهایت انقلابی‌گری هم علیه سرمایه‌داری مبارزه کند، هرگز نمیتواند کامی بسوی سوسیالیسم برآورد.

اما همانطور که گفته شد کارگران خودبخود نمیتوانند به این امور پی ببرند، این آگاهی را فقط از بیرون میتوان به میان طبقه کارگر برد و این وظیفه حزب پیشاهنگ است. چگونه؟: این حزب کمونیست است که با ایجاد پیوند بین مبارزات کارگران و مبارزات ترقیخواهانه سایر دستجات اجتماعی پرولتاریا را به درک نقش تاریخی خود (رهبری انقلاب) نزدیک میکند. و این همه یعنی تدارک رهبری پرولتاریا در انقلاب. حزب کمونیست زمانی میتواند وظایف فوق‌الذکر را انجام دهد که در میان تمام طبقات و اقشار جامعه (نه فقط اقشار خلق) حضور فعال داشته باشد این حضور برای تبلیغ، برای ترویج و برای سازماندهی است، ما بعنوان کمونیست و با انجام تبلیغاتی صرفا بر پایه تحلیل ماتریالیستی از اوضاع و سمتهای بسوی رهنمودهای کمونیستی باید در همه جا حضور فعال داشته باشیم و تنها به این طریق میتوان دانش سیاسی زنده برای کارگران برد پرولتاریا تنها در صورت دارا بودن چنین حزبی قادر خواهد بود تا نبض جامعه - جامعه‌ای که پرولتاریا جدا مضمم به دگرگون‌سازی اساسی آن است - را در دست داشته باشد.

پیش از این به نقش برجسته تبلیغات در مجموعه وظایف ما اشاره کرده بودیم، اینک با آنچه که در صفحات اخیر به میان آمد معلوم میشود که: مضمون اصلی فعالیت ما (کمونیستها) تبلیغات همه‌جانبه سیاسی، در رابطه با وسیع‌ترین توده‌هاست، برای توضیح آنچه گفته شد مثال می‌زنیم، همین اروپا را در نظر بگیریم، مثلا حزب کمونیست فرانسه بگوید که من میخواهم صرفا در میان پرولتاریا باشم (کیرم که ورزیده‌ترین مبلغان خود را نیز به همین کار اختصاص دهد) - آنگاه چگونه میخواهد در کار تبلیغات سیاسی در برابر فلان نشریه بورژوازی مثلا "اکسپرس" عرض اندام کند؟!

اکسپرسی که در اروپا وجود جامعه، از کشوری میز وزرا گرفته تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور دست داشته و از اینهمه در چارچوب داده‌های جهانی، دستکاه

تبلیغات عظیمی را فراهم میکند. آیا این صورت طبقه کارگر فرانسه، امانیت را خواهد خواند یا اکسپرس را - بر خلاف تصور بعضی از کمونیستهای ایرانی که کارگران را چون کودکان تصور میکنند - کارگران مشتاق دستیابی به وسیع‌ترین اطلاعات هستند.

ممکن است گفته شود که ما بهرحال قدرت رقابت با کمپانی‌های عظیم خبرپراکنی بین‌المللی را نخواهیم داشت این سخن درست است اما ما میتوانیم و باید در این راه رقابت کنیم، ما برای این رقابت ابزار منحصربفردی داریم و آن دانش مارکسیستی و خصلت انقلابی است، در صورتیکه با تکیه بر این ابزار خود در میان همه طبقات حضور یابیم و با همه ناراضیان از رژیم ارتباط بگیریم. آنگاه ما چنان اعتماد توده‌ای را جذب خواهیم کرد که بورژوازی هرگز قادر به خریداری آن نیست.

و مثالی دیگر در رابطه با کشور خودمان، همان داستان ایران گیت را بیاد بیاورید چگونه در اثر افشای آن هرم حکومت آخوندی از راس خود ترک برداشت.

و یا دیروز یکی از دست اندرکاران حکومت، "تنورسین" "انقلاب تکاملی" اسلام (۱) گردآورنده "درسهایی" از مارکسیسم «این کتابی است که از طرف این شخص در زمان شاه بر علیه مارکسیسم منتشر شد! ششلول بدست وارد طالقان شد و در مواجهه با اولین جوان روستایی که در حفظ حریم خود ایستاده بود، او را بخاک و خون کشید - او را کشت، همسر جوانش را بیوه و فرزندانش را یتیم کرد و اینک راست راست و آزاد، در دارلخلافه ملایان، پرسه میزند!

رفقای مرکزیت راه کارگر! چه کسی باید راز این جنایت اوباش حکومتی را افشا کند؟ چه کسی باید فریاد دادخواهی آن همسر جوان و کودکان یتیم را به گوش همه و در درجه اول به سمع طبقه کارگر ایران برساند؟ اینک به شرمساری عقب‌ماندگی ما کمونیست‌ها این فلان روزنامه اپوزیسیون حکومتی است که خبر را پخش میکند و بدتر از آن، همسر مقتول از سرناچاری، به تظلم به همان روزنامه‌چی‌هایی روی میکند که سابقه و خوری جنایتکاریشان کمتر از قاتان نیست. و اگر حرفهای مرکزیت راه کارگر - دایر بر بست نشستن کمونیستها در کارخانجات - خریدار داشته باشد، آنگاه

سوسیالیسم علمی و جنبش کمونیستی کارگری و این اصیلترین نقطه وحدت نظر مرکزیت راه کارگر با دیدگاه اکنومیستی است اینک دو سند دیگر که به مطلب فوق روشنی بیشتری می بخشد

۱- سندی که از آن در مقاله : " گزارشی از پروسه وحدت " - نوشته ر. سهراب - فاصله اجلاس سوم و چهارم " و تحت عنوان " اتحاد بزرگ نیروهای هوادار سوسیالیسم " ، نام برده شده ، در مقاله رسهراب توضیح داده میشود که سند مزبور به قلم یکی از اعضای ك . م راه کارگر بوده که سپس به تصویب کمیته مرکزی راه کارگر رسیده است در این سند چنین آمده است " درگیری فعال در پیکار واقعی و جاری کارگران و زحمتکشان علیه سرمایه داری ، تلاش برای ایجاد نظام سیاسی - اجتماعی جایگزین که برپایه آزادی نظر و اراده همه مردم و حاکمیت اراده بیواسطه اکثریت آنها سازمان یابد ، دو رکن اساسی حداقل ضرور برای اتحاد بزرگ نیروهای چپ است ... وحدت در این دو رکن ، یعنی وحدت درباره اساسی ترین عناصر وجودی مبارزه برای سوسیالیسم یعنی نیروی اجتماعی و کلیدی ترین اصل پلاتفرم آن ، " . " ما به ازای مشخص این دو رکن وحدت ، در شرایط کشور ما چنین است :

اول - از هر طریق ممکن به تجمع و تشکل آزاد و مستقل کارگران و زحمتکشان در مقابل سرکوبگران و بهره کشان کمک کنیم و از هر طریق ممکن و موثر در پیکار واقعی و جاری آنان علیه نهادهای حاکم خودکامگی ، بهره کشی و تاریک اندیشی شرکت داشته باشیم

دوم - برای سرنگونی جمهوری اسلامی، در هم شکستن دستگاههایی که، برای استقرار دموکراسی برای آزادیهای، (حق تعیین سرنوشت) و برای اجتماعی شدن مواضع و اهرم های کلیدی اقتصاد ، مبارزه کنیم " در نقل قول فوق از سند مزبور ، آشکارا معلوم میگردد که از نظر مرکزیت راه کارگر دو رکن اساسی سوسیالیسم عبارتند از : (رکن دوم) تلاش برای ایجاد نظام جایگزین (که مشخصات این نظام در مورد ایران شرح داده شده که همانا سرنگونی جمهوری اسلامی برقراری آزادیهای و است) . در مورد این رکن دوم میتوان توافق بخشی از نیروهای دمکرات و ترقیخواه را کم و بیش فراهم

از بیانیه مشترک منتشره و زیرنویس های آن چنین برمی آید که از نظر مرکزیت راه کارگر مضمون اصلی فعالیت يك سازمان کمونیست انقلابی عبارتست از " شرکت فعال و بی واسطه در مبارزات جاری کارگران و زحمتکشان و ایجاد پیوند همه جانبه با آنان ، سازماندهی طبقاتی (خواسته های طبقاتی) کارگران و هدایت این مبارزات در جهت براندازی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم " است در صفحات پیش دیدیم که اصلی ترین وظیفه کمونیستها بردن آگاهی های سوسیالیستی در میان طبقه کارگر است اما در دیدگاه مرکزیت راه کارگر از این اصل مهم ، خبری نیست مرکزیت راه کارگر رسماً مخالف سازماندهی - حتی اقشار خلق ، توسط حزب کمونیست است اما در صفحات قبل نشان داده شد که حزب کمونیست ضرورتاً باید در میان تمام طبقات و اقشار (و نه فقط اقشار خلق) بعنوان سازمانده ، مبلغ ، مروج و تئورسین حضور فعال داشته باشد و حزب کمونیست بدون چنین حضور فعالی (در همه جا) نمی تواند شعور کارگران را تا حد شعور کمونیستی ارتقاء دهد ما نشان دادیم که مضمون اصلی فعالیت ما (کمونیستها) باید تبلیغات همه جانبه سیاسی - دربرگیرنده توده های وسیع - باشد ، اما همانطور که فوقاً نقل شد از نظر مرکزیت راه کارگر ، مضمون اصلی وظایف کمونیستها چیزی بیشتر از شرکت در مبارزات روزمره کارگران و سازماندهی آن مبارزات نیست و این همان مبارزه خودبخودی طبقه کارگر است که مرکزیت راه کارگر شرکت در آن و سازماندهی آنرا وظیفه اصلی کمونیستها می شمارد به این ترتیب با کمال تأسف معلوم میشود که دیدگاه مرکزیت راه کارگر شبیه به دیدگاه اکنومیست های اواخر قرن نوزدهم است و در حقیقت از آنهم عقب تر است .

از مشخصات بارز اکنومیستها این بود که آنها شرکت در مبارزات خودبخودی طبقه کارگر و سازماندهی مبارزات آنان در راه منافع طبقاتی شان را وظیفه اصلی (فعالیت عمده) خود میدانستند و مخالف حضور کمونیستها در میان سایر اقشار و طبقات جامعه بودند در سیستم اندیشگی راه کارگر عموماً و در دیدگاه مرکزیت راه کارگر خصوصاً ، کارگران و جنبش کارگری پایه سوسیالیسم گرفته میشود و نه کارگران آگاه (به آموزش های

لوم نیست چه کسی و چگونه باید ماهیت " انقلاب تکاملی " اسلام را برای کارگران ما - که هنوز آغشته به اوهام و خرافات دهقانی هستند برملا کند - چه کسی باید برای انبوه کارگران (و نه چند هسته کارگری) راز اتحاد همه دشمنان مارکسیسم (شاه و حکومتچی قاتل فوق الذکر) را افشا کرده و یگانگی ماهوی آنان را آشکار نماید (یعنی تبلیغ کند)؟! ، اینکار فقط از عهده حزب کمونیستی برمی آید که در میان تمام طبقات اهالی فعالیت کند و تنها به این ترتیب میتوان شعور کارگران را تا حد شعور سیاسی سوسیالیستی ارتقاء داد . آنچه در فوق آمد ، مثالی بود . امروزه کشور ما عرصه تاخت و تازهای هرروزه " های بی سروپای حکومتی است ، استبداد مطلقه دین زندگی مردمان را سراسر تباه کرده است ، هیچ قلمی قادر به توصیف آنچه هست ، نیست ، آسمان در آتش فریاد مردمان میسوزد . و مرکزیت راه کارگر میخواهد فقط " حمایت (پشتیبانی) کند " ، دست شما درد نکند ! پس بفرمایید که پشتیبانی هم نمی خواستید بکنید ! آنهم " بهر شیوه ممکن " عجب !! رفقا ! ما کمونیستها - باید جلودار باشیم و نه پشتیبان - اگر شما میخواهید پشتیبانی کنید ، پس جلوداری را به چه کسی جز بورژوازی وامی نهد ؟! برگردیم به بحث اصلی : در رابطه با آنچه از وظیفه اصلی کمونیستی و چگونگی فعالیت حزب و گفتیم اینک به بسیم که مرکزیت راه کارگر چه دیدگاهی رد . پس بازگردیم به بیانیه مشترک و زیرنویس های آن اما در اینجا توضیح يك نکته لازم است : بیانیه مشترک منتشره در اتحاد کار ۶۱ ، در واقع نوع دستکاری شده هیئت نمایندگی راه کارگر در سند اصلی است . (همانطور که در مقاله رسهراب آمده است) اصلی ترین انحراف سند اصلی در يك ماده و به شرح زیر " مضمون اصلی فعالیت حزب ما سازماندهی مبارزات کارگران و زحمتکشان است " به چشم میخورد این انحراف در سند اصلی هنوز تا حدی مبهم به نظر می آید . اما بیانیه منتشره و بخصوص زیرنویس های مرکزیت راه کارگر ، در آن ، انحرافات را آشکارتر کرده است . انتقاد از متن اصلی بیانیه مشترک متوجه هر سه سازمان است اما بنا به توضیحات فوق من معتقدم آن دیدگاههایی که در زیر مورد نقد قرار می گیرد بیشتر دیدگاه مرکزیت راه کارگر است تا دیگران .

نمود - ولی بهرحال در مورد ما - سه سازمان - روی این بخش در اساس اختلافی نیست اما مساله اصلی برسر همان " رکن اول " است که عبارتست از " درگیری فعال در پیکار واقعی و جاری کارگران و زحمتکشان علیه سرمایه‌داری " و در شرایط ایران " کمک به تشکل آزاد و مستقل کارگر"

که رفقا از این " اصل " به عنوان " نیروی اجتماعی " نام می‌برند و این دو اصل را " اساسی ترین عناصر وجودی سوسیالیسم " می‌نامند هرکس که حداقل آشنایی با متون مارکسیستی را داشته باشد میداند که همین " رکن اول اساسی و وجودی سوسیالیسم " ، همان حرکت خودبخودی طبقه کارگر (و حتی کمتر از آن) است که هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد و ما توضیحات آنرا در صفحات پیش داده‌ایم ممکن است کسی از سر "چاره‌جویی بگوید که " این دو وظیفه (دو رکن) برای آوردن همه کمونیستها و غیرکمونیستها پیشنهاد شده و" اولاً متأسفانه همینطور است و این وضع کار را بسیار بدتر کرده است ، سوسیالیسمی که رسماً غیرکمونیستها (و مذهبی‌ها) دعوت به ساختن آن میشوند - حقا هم که صرفاً بدرد همان مذهبی‌ها و دعوت‌کنندگان (یعنی مرکزیت راه کارگر) میخورد . این مساله بازهم بطور مکرر نشان میدهد که سوسیالیسم مورد نظر رفقا نه سوسیالیسم علمی که مارکس آنرا بطرز علمی تشریح نمود بلکه همان سوسیالیسم‌های تخیلی که در دوره‌های مختلف و در جوامع مختلف اتوبی عده‌ای بوده است ، می‌باشد ثانياً ، این رفقای مرکزیت راه کارگر هستند که خود می‌گویند که این دو وظیفه دو رکن اساسی و وجودی سوسیالیسم است (قبل از اینکه کسی به دعوت اتحادشان پاسخ داده باشد یا نداده باشد) - آنها خود می‌گویند که اعتقاد دارند که دو " اصل " فوق‌الذکر ارکان اساسی سوسیالیسم هستند . آری این اعتقاد رسماً اعتراف شده کسانی است که مرتب سایر نیروهای کمونیست را متهم میکنند که خواهان سوسیالیسم نیستند - هرکس که پیکار برنامه ما را بخواند ، می‌فهمد که این اتهام تا چه حد بی‌پایه است اما آنچه که مدافعان سند فوق‌الذکر در آن محق هستند این است که : بدرستی نیروهای کمونیست انقلابی خواهان آن سوسیالیسمی که سند مزبور دعوت به ساختن آن میکند ، نیستند . آیا در

تاریخ جنبش کمونیستی از عهد مارکس تا کنون میتوان رهبران سازمانی کمونیست را جست که تا بدین حد در مقابل حرکت خودبخودی طبقه کارگر تعظیم و تکریم کرده و سر فرود آورده باشند؟ " از هر طریق ممکن به تجمع و تشکل مستقل و آزاد کارگران در مقابل سرکوبگران و بهره‌کشان کمک کنیم! آیا معنی این عبارت جز این است که " به کارگران کمک کنیم که مثلاً نهایتاً اتحادیه سراسری و مستقل کارگران را بسازند " آیا این است آن وظایف کمونیستی ما ؟! و آیا برای جنبش کمونیستی ایران شرم‌آور نیست که پس از قریب به یک قرن سابقه ، چنین کاری را (کمک به تشکیل سندیکای کارگران و) رکن اساسی سوسیالیسم !، اصل وجودی سوسیالیسم ! و از این قبیل بنامد ؟! آری حقیقت همین است که در سند مزبور رسماً از مذهبی‌ها بعنوان نیروهایی که امکان شرکت در این " اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم " را دارند ، نام برده شده است . بشرح زیر "مثلاً جریانهای مذهبی ضدسرمایه‌داری و متعلق به کارگران و زحمتکشان ، به شرط پذیرش جدایی دین و دولت، میتوانند در این تجمع گسترده وارد شوند " در صفحات پیش بارها گفته‌ام . اما باز یادآوری میکنیم : رفقای مرکزیت راه کارگر ! کارگران حتی اگر در انقلاب سیاسی هم شرکت کنند و بفرص قدرت سیاسی را هم بدست بگیرند - بدون وقوف به آموزش های سوسیالیسم علمی - ، سرانجام حکومتشان ، حکومت بورژوازی خواهد بود .

سند دوم :

۲- نماینده راه کارگر در مذاکرات سه جانبه وحدت چنین پریشی را طرح نمود " آیا کمونیستی بودن سازمان را که مورد تاکید قرار میدهید - که خوب ما هم که نمی‌گوئیم که کمونیستی نباید باشد . به این معنا قرار میدهید که اگر در یک اتحاد بزرگ نیروهای چپ لازم بود بخاطر وحدت طبقه کارگر و نیروهای سوسیالیسم این اسم کنار گذاشته بشود شما در آن حزب نخواهید بود ؟ در راه کارگر مساله‌ای مورد بحث است (که موضوع تشکیلاتی درباره آن وجود ندارد ، که : همه نیروهای جنبش کارگری و هوادار سوسیالیسم با هم متحد شوند حول پلاتفرم و پایه کارگر و نماینده شورائعیالی جواب داد : " آن یک بلوک کارگری است - بلوکی حول

مطالبات برنامه‌ای - سیاسی -) نمیتواند شکل بگیرد و مضمون حزبی ندارد - (آن) حزب نیست "

خوب ! اگر بحث رفقای راه کارگر بر سر یک تشکل جبهه ای است ، آنگاه چه کسی تابحال گفته که اعضای شرکت کننده در یک جبهه باید پیشاپیش از هویت خود (کمونیست بودن) دست بکشند ؟! شمایی که مرتب دیگران را متهم میکنید که گویا میخواهند جبهه‌ای بسازند که پرولتاریا را به زانده بورژوازی بدل کنند! چگونه عنوان میکنید که خواهان تشکیل جبهه‌ای هستید که شرط آن حذف کمونیسم است و اما اگر طرح شما برای تشکیل حزب است - (کما اینکه نماینده راه کارگر در سنوال خود - تشکیل حزب را مطرح نمود) - پ سوسیالیسم موردنظر شما آن سوسیالیسمی است که با حذف کمونیسم قابل پیاده شدن بوده . و در ضمن مذهبی‌ها هم همان سوسیالیسم را میخواهند .

آیا اگر کسی در ایران ، بگوید که برای آوردن همه هواداران سوسیالیسم ، بیانیم تا حزب سوسیال دمکراسی ایران را برپا کنیم ، آنگاه پلاتفرمش متفاوت خواهد بود با آنچه که شما در پلاتفرم " اتحاد بزرگ نیروهای هوادار سوسیالیسم " ذکر کرده‌اید ؟! به نظر من چنین فراخوانی (دعوت برای تشکیل حزب سوسیال دمکراسی) ارجح‌تر از دعوت شما خواهد بود ، حداقل به دلیل صراحت و روشنی اش ، (کمرچه معلوم است که از نظر ما هر مردود است) بهرحال ! باز چنانکه دیدیم ، از نظر مرکزیت راه کارگر ، رکن اساسی و وجودی سوسیالیسم خود کارگران هستند و نه کارگران آگاه به آموزشهای سوسیالیسم علمی .

جمع‌بندی از نظرات مرکزیت راه کارگر

۱- تا آنجا که این نظرات ، مضمون اصلی فعالیت کمونیستی - رکن اساسی و وجودی سوسیالیسم - را شرکت کمونیستها در مبارزات خودبخودی کارگران و سازماندهی آن مبارزات می‌شمرد و تا آنجا که مخالف شرکت کمونیستها در سازماندهی مبارزات سایر گروه‌های اجتماعی است . یک دیدگاه اکونومیستی می‌باشد .

بقیه از صفحه ۷

بیگناه در مناطق مختلف جهان ، مخصوصا در سومالی و یوگسلاوی سابق ، از " تراژدیهای واقعی در زمینه حقوق بشر " سخن میگوید ، بر آنست که از میان ۱۶۱ کشور مورد بررسی ، دست کم ۶۲ کشور دارای زندانیان سیاسی و عقیدتی بوده‌اند .

گزارش سازمان " عفو بین‌الملل " بار دیگر مسئله " استانداردهای دو گانه " در برخورد به نقض حقوق بشر را ، که در کشورهای پیشرفته و در مجامع بین‌المللی رایج است ، مورد انتقاد قرار میدهد . زیرا که غالبا وزن و اهمیت سیاسی یا اقتصادی کشورها (مثلا در مورد چین) - و یا وابستگی‌های سیاسی کشورها در سطح بین‌المللی ، مانع از برخورد قاطع و یکسان با دولتهایی میشود که آشکارا حقوق و آزادیهای دموکراتیک شهروندان خود را پایمال میکنند .

گزارش ۱۹۹۲ سازمان " عفو بین‌الملل " موارد و زمینه‌های متعدد نقض حقوق و سرکوب آزادیهای سیاسی و اجتماعی و بازداشت دگراندیشان و معترضین و مخالفان سیاسی در کشورهای مختلف را برمی‌شمارد . به طور مثال ، کشتار و " ناپدید شدن " افراد بی‌گناه و بی‌سلاح در ۱۴ کشور آفریقایی گزارش شده که در اغلب موارد ، دست دولتها در این گونه جنایات دخیل بوده است . گروه‌های ضربتی غیرنظامی و " جوخه‌های مرگ " هنوز در کشورهای نظیر کلمبیا ، برزیل ، پرو ، هائیتی ، گواتمالا به فعالیت‌های مرکبار خود ادامه میدهند . در سرزمین‌های اشغالی ، حدود ۲۵ هزار تن از فلسطینی‌ها ، به دلایل " امنیتی " توسط رژیم اسرائیل بازداشت و زندانی شده‌اند .

رژیم ترکیه در سال ۱۹۹۲ نیز ، مانند سالهای قبل ، کارنامه سیاهی از نقض حقوق بشر و کشتار مخالفان و مخصوصا معارضان کرد در این کشور را بر جای گذاشته است . با اینهمه ، طبق گزارش اخیر " عفو بین‌الملل " دولتهایی نظیر رژیم‌های حاکم بر ایران و عراق ، در زمینه شکنجه ، دستگیری‌های خودسرانه ، تشکیل دادگاه‌های فرمایشی ، اعدام افراد نابالغ ، ... و به طور کلی لگدمال کردن ابتدائی‌ترین حقوق و خواسته‌های توده‌های مردم ، همچنان در رده‌های اول قرار دارند .

- یعنی آن محدوده زمانی که هیئت‌های نمایندگی تعیین کرده‌اند کم است و باید بیشتر شود

ب - مباحث را برپایه اسناد و نه نقل قولهای شفاهی و تعاریف من‌درآورده و بدون استدلال ، که نتیجه آنها دور زدن بحث اصلی و توهم‌پراکنی خواهد بود ، پیش ببریم - روی مضامین اصلی ایدئولوژیک بحث و استدلال کنیم - و حتی‌الامکان شعار ندهیم و

ج - رفقا موقعیت کشور ما و مردم ما روزبروز حساس‌تر و خطرناک‌تر و فاجعه‌بارتر میشود ، مقدم بر هر مباحثه و جدل ایدئولوژیک (که حتما باید همچنان تداوم یابد) ، دور هم بنشینیم و به بینیم با همین توان موجود چه وظایف عملی و مشخص و مهمی را باید به پیش ببریم ، آنگاه برای انجام آن وظایف توانایی‌هایمان را تا هر درجه ممکن یک کاسه کنیم

(۱) : این نام کتابی است که قاتل مزبور آنرا در زمان شاه منتشر کرده است

۷۲-۲-۱۲



تصحیح دربخش اول مقاله " اختلاف حقیقتا بر سر چیست " که در شماره ۴۵ اتحاد کار درج شده ، اشتباهات تایپی زیر رخ داده بود که با پوزش از خوانندگان ، به شرح زیر ، تصحیح می‌گردد .

صفحه اول ، ستون دوم ، سطر اول :
 ۲- اگر ایدئولوژی می‌خواهد عاری از جهل و خرافه باشد - باید صرفا به علوم و دستاوردهای آن تکیه کند و زمانی طولانی ...
 صفحه اول ، ستون سوم ، سطر آخر :
 ... دستاوردهای علم و تکنیک در تولید ، ذهن او را به مثابه یک طبقه ...

صفحه سوم - ستون اول ، پاراگراف دوم ، سطر ۱۹ :

همان گروه اجتماعی میتواند (و یا باید) ...
 صفحه ۲ - ستون سوم ، چهار سطر ماقبل آخر :
 جابجا و مرتب از اصطلاحات مارکسیستی از اصطلاحات مارکسیستی لیکن با مضمون ...

۲- الف - از آنجا که اکونومیست‌ها و دیدگاه اکونومیستی در جنبش کمونیستی ، در یک قرن پیش و در مراحل آغازین جنبش کمونیستی پدیدار شد و از همان موقع مکررا و با استدلال‌های قوی از سوی کلاسیکها طرد شدند ، و این مباحث در ترجمه‌های فارسی متون ، نیز فراوان است ، آنگاه کسی که امروزه همان حرفهای صد سال پیش را بزند ، نه اکونومیست ، بلکه عقب‌تر از اکونومیست‌هاست

ب- اکونومیست‌ها عملا و واقعا در میان جنبش کارگری و طبقه کارگر حضور فعالی داشتند اما در شرایط امروزی جنبش کمونیستی ایران ، کسانی که چشم‌انداز فعالیت اکونومیستی را به مثابه نهایت آمل خونیست‌های ایران معرفی میکنند و در مقام دفاع مصرانه از آن خود را تنها مدافعان سوسیالیسم در ایران می‌شمارند ، قطعا از اکونومیست‌ها عقب‌ترند

۳- وقتی بر مجموعه فوق ، تعریف مشعشع مرکزیت راه کارگر از طبقه کارگر (همه مزد و حقوق بگیران !) و تاسف‌بارتر از آن ، درک آنان از سوسیالیسم - که صرفا سوسیالیسمی تخیلی و در عمل چیزی جز بورژوازی نیست را نیز بیافزاییم ، متاسفانه و بعنوان یک ضایعه برای جنبش کمونیستی ایران باید گفت :

امروزه فاصله مرکزیت راه کارگر از مارکسیسم آنقدر دور شده که به گسست نزدیک است

۴- سرانجام اینکه : لاید خوانندگان تا کنون (بنابه مباحث این مقاله) به غیرمارکسیستی بودن مفهوم " دولت کارگری " توجه کرده‌اند - من امیدوارم تا در فرصتی دیگر به این مساله و مهمتر از آن به پیوند ماهوی مرکزیت راه کارگر با آنچه که راه کارگر آنرا پوپولیسم - و خود را پرچم دار مبارزه با آن - میدانند نیز پردازیم

چه باید کرد ؟

طبق آخرین تصمیم هیئت‌های نمایندگی سه سازمان قرار شد تا نیروهای سه تشکیلات مباحث وحدت را دنبال کنند از این روی پیشنهادم به رفقای تشکیلات راه کارگر (و همچنین مرکزیت راه کارگر) آن است که :

الف - مباحث را همچنان ادامه دهیم

اطلاعیه مطبوعاتی

در ژوئن سال جاری هشتادمین اجلاس سازمان بین‌المللی کار (ILO) در ژنو برگزار شد. این اجلاس علاوه بر رسیدگی به مسائل جاری که هر ساله در دستور کار دارد، انتخابات اعضای دوره‌ای هیئت مدیره سازمان بین‌المللی کار را نیز برگزار نمود که در نتیجه، نمایندگان دولتهای اندونزی، قطر و جمهوری اسلامی ایران برای مدت سه سال به عضویت هیئت مدیره این سازمان درآمدند. لازم به ذکر است که هیئت مدیره سازمان بین‌المللی کار، مهم‌ترین ارکان اجرایی این سازمان است و تعیین دستور جلسات کنفرانس جهانی کار، نظارت بر اجرای قراردادهای و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی کار و رهبری اداره جهانی کار از اهم وظائف این ارگان می‌باشند.

انتخاب نمایندگان دول یاد شده (اندونزی، قطر، جمهوری اسلامی ایران) بعنوان اعضای هیئت مدیره سازمان بین‌المللی کار در وهله نخست این سنوال را ایجاد می‌کند که سازمان بین‌المللی کار به مصوبات و قرارها و توصیه‌نامه‌ها در همان محدوده‌ای که توسط اعضای آن به امضا رسیده است تا چه حد پای‌بند است؟ و دولتهایی از قبیل جمهوری اسلامی ایران که ناقض فاحش موازین بین‌المللی در رابطه با کارگران هستند، چگونه می‌خواهند و یا می‌توانند برحسب اجرای این موازین نظارت نمایند؟

اندک شناختی از ماهیت رژیم اسلامی حاکم بر ایران و سیاستهایی که تاکنون درپیش گرفته است و مروری بر قانون کار و آئین‌نامه‌های مربوط به آن کافی است تا روشن سازد این رژیم نه تنها به قرارها و توصیه‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار پای‌بند نیست بلکه به خشن‌ترین شکل ممکن آنها نقض می‌کند. کارگران ایران از حق ایجاد تشکلهای مستقل خویش محرومند و طی پانزده سال گذشته رژیم اسلامی همواره تلاش کرده است ارگانهای جاسوسی - پلیسی موسوم به انجمن‌های اسلامی کارخانجات و تشکلهای فرمایشی - دولتی موسوم به شوراهای اسلامی را بعنوان تشکلهای کارگری به کارگران ایران تحمیل نماید اما بنابه ماهیت ارتجاعی این تشکلهای، در این زمینه توفیقی کسب نکرده است. نیازی به توضیح نیست که تحت چنین شرایطی کسانی که بعنوان نماینده کارگران ایران در اجلاس سالانه سازمان بین‌المللی کار شرکت می‌کنند، بهیچوجه نماینده کارگران ایران نبوده و نیستند.

تحت حاکمیت جمهوری اسلامی کارگران ایران از تامین اجتماعی بی‌بهره‌اند. طی سالهای اخیر بدلیل وخامت اوضاع اقتصادی، دهها هزار کارگر از کارخانه‌ها اخراج شده‌اند و بدون هیچگونه تامین به حال خود رها گشته‌اند و این علاوه بر حدود سه میلیون بیکار است که هیچگونه تامینی ندارند. اگرچه مقامات حکومت ایران طی چند سال اخیر تبلیغات وسیعی حول لایحه بیمه بیکاری براه انداخته‌اند ولی بنابه اعتراف خودشان این باصطلاح بیمه بیکاری بخش بسیار محدودی از کارگران را و آنهم تنها برای مدت کوتاهی تحت پوشش قرار می‌دهد. کافی است اشاره شود بنابه اظهار مدیر کل

دفتر بیمه بیکاری وزارت کار در سال ۶۱ "بیمه بیکاری" مورد ادعای رژیم ۱۶ هزار نفر را تحت پوشش قرار داده که ۱۷۶۰۰ نفر مرد و ۱۴۰۰ نفر زن بوده‌اند. روشن است که به فرض صحت این آمار، کارگرانی که برای مدت محدودی تحت پوشش "بیمه بیکاری" دولت اسلامی قرار گرفته‌اند، حدود نیم درصد کل بیکاران ایران را تشکیل میداده‌اند.

حکومت اسلامی ایران نه تنها به برابر حقوقی افراد، مستقل از ملیت، جنسیت و مذهب و اعتقاداتشان پای‌بند نیست بلکه تبعیض بر این پایه‌ها را به منتهی درجه رسانده است. چه بسیار زنانی که تحت فشارهای مستقیم و غیرمستقیم عوامل حکومت، ناگزیر به ترک کار و خانه‌نشین شده‌اند. کارگران ایران، طبق قانون در مقابل فشارهای دولت و سرمایه‌داران از حق اعتراض و اعتصاب محرومند. کوچکترین اعتراض کارگران نسبت به شرایط موجود، در بهترین حالت با اخراج و سپس با دستگیری و شکنجه پاسخ داده میشود. رژیم اسلامی ایران طی ۱۵ سال گذشته هزاران تن از کارگران ایران را به جرم دفاع از منافع برحقشان و بخاطر اعتقاداتشان به زندان افکنده، به وحشیانه‌ترین شکلی شکنجه نموده و اعدام کرده است. به این ترتیب آیا مضحک نیست رژیم اسلامی حاکم بر ایران بجای اینکه بخاطر نقض آشکار ابتدائی‌ترین حقوق کارگران مورد مواخذه قرار بگیرد و محکوم شود، به عضویت هیئت مدیره سازمان بین‌المللی کار درآید و در مقام قاضی، بر اجرای قرارها و مصوباتی نظارت کند که خود به آن پای‌بند نیست و ناقض آشکار آن است؟

ژوئیه ۱۹۹۲

تشکیلات خارج از کشور سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
 کمیته خارج از کشور سازمان فدائی - ایران
 کمیته خارج از کشور سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

POSTFACH 150106

10663 BERLIN

GERMANY

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5 NORWAY

نامه های خود را به آدرسهایی زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما بپست کنید.

HABIB K. BP 162

94005 CRETEIL CEDEX

FRANCE

بعلیت تغییرات پستی در المان فدرال

از تاریخ ۱۹۹۲/۱۷/۱ نامه های خود را

در المان به آدرس فوق ارسال نمایید